

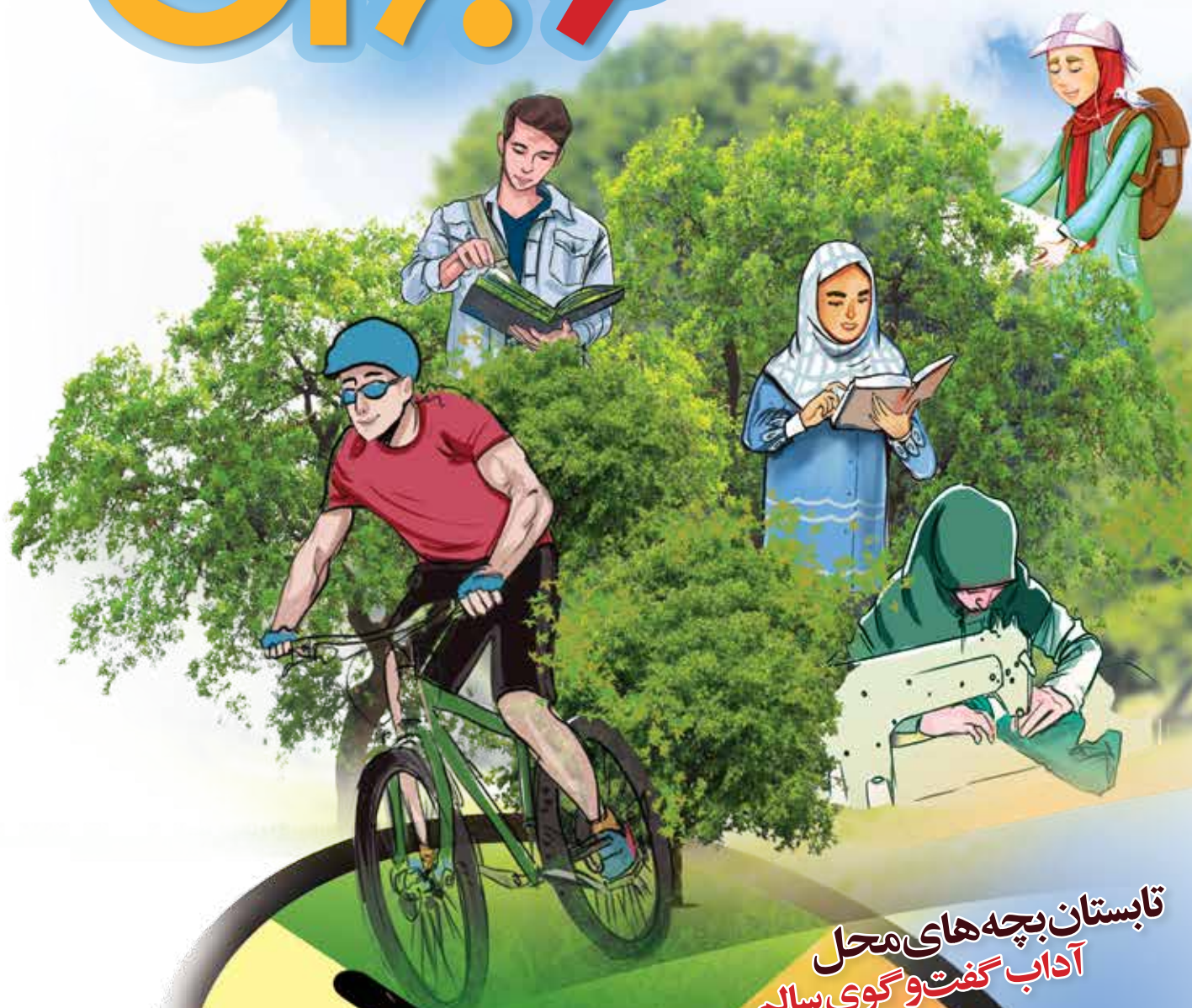
ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • اردیبهشت ۱۴۰۲ • شماره پیاپی ۳۲۹ • ۴۸ صفحه

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و توسعه آموزشی
مركز نشریات و فناوری آموزشی



نوجوان

رشد



تابستان بچه‌های محل
آداب گفت و گوی سالم
آزمون شاد
آخرین سخن

ISSN: 1606-9072

roshdmag.ir



واژه‌ها نیایش

مقصد که تو باشی ...

چه فرقی می‌کند

پرنده باشم

یا ابر

یا باد ...

از این پس نه پایی برای دویدن لازم دارم

نه نایی برای رسیدن

مقصد که «تو» باشی

هر وقت اراده کنم

به تو می‌رسم

کافی است صدايت بزخم و پاسخ دهی

که اگر جز این باشد

باید دنیا را مچاله کرد و دور انداخت

سعیده اصلاحی

خانواده مجلات رشد همه

تلاش خود را کرده است تا این مجله در

دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه

کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان

امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت:

۷۲۰۰۰ ریال

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

شواری برنامه‌ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف‌زاده، بابک نیک‌طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا نبی، عباس نورآبادی

● نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶

● وبگاه: www.roshdmag.ir

● رایانامه: nojavan@roshdmag.ir ● چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۴ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

● **دفتر انتشارات و فناوری آموزشی:** به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند: رشد کودک؛ ویژه پیش‌دستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان. رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان). آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبنی بر نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

● مدیر مسئول: محمد صالح مَدَنی

● سردبیر: علی اصغر جعفریان

● مدیر داخلی: زهره کریمی

● ویراستار: بهروز راستانی

● مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد

● طراح گرافیک: میترا چرخیان

● دبیر عکس: اعظم لاریجانی

تابستان بچه‌های محل

هر آغازی را پایانی است. ولی برای ما که در بهاری‌ترین ماه سال، دفتر یک سال تلاش مجله را می‌بندیم، این پایان سرآغاز انتظاری دیگر است؛ انتظار پاییزی دوباره و طنین مجدد زنگ مدرسه و دیدار مجدد شما خوانان. خب از خداحافظی بگذریم و برویم سر اصل مطلب. اصل مطلب من تعریف قصه تابستان‌های پرهیجان و خاطره‌انگیز دوران نوجوانی پدر و مادرهای شماست. تابستان‌هایی که به هیچ عنوان با انواع کلاس‌ها پر نمی‌شدند. نه اینکه بی‌برنامه بودند، نه، اتفاقاً نوجوان‌ها با راهنمایی بزرگ‌ترها برای صبح تا شبشان برنامه‌ریزی می‌کردند.

یادم می‌آید یکی از بچه‌های محل‌ها برای خودش تقویم تابستانی درست کرده بود. درست مثل آقاناظم جدول‌بندی کرده بود و در جدولش نوشته بود، از ساعت فلان تا ساعت فلان چه کاری را انجام بدهد. در تقویمش دوسه تا مسافرت در تابستان پیش‌بینی کرده بود. همچنین یادگیری یکی‌دوتا مهارت، مثل تعمیر موتور خودرو و یادگیری نجاری و خیاطی به چشم می‌خورد. همچنین خواندن چند تا کتاب قصه هم جاشنی برنامه‌اش کرده بود. بله درست حدس زدید. بچه‌ها در هر تابستان دنبال یادگیری مهارتی بودند و در کنار

یادگیری مهارت، راه و روش درآموزایی را هم می‌آموختند. آخر تابستان که می‌شد، بچه‌های محل دور هم جمع می‌شدند و از هم می‌پرسیدند چقدر پول پس‌انداز کرده‌اند و برای آن چه خواب‌هایی دیده‌اند. حالا وقتی به همان بچه‌های محل نگاه می‌کنم، می‌بینم چقدر تجربه‌های آن تابستان‌ها در بزرگسالی به‌درشان خورده است. برای خودشان کسی شده‌اند و شرکت و کارخانه و مؤسسه‌ای دست و پا کرده‌اند. آرزوی بهترین تابستان را برایتان دارم.

علی اصغر جعفریان



- ۱ تابستان بچه‌های محل
- ۲ هوای فشرده
- ۴ راز پسر گمشده
- ۸ آداب گفت و گو و سالم
- ۱۰ بهار جان
- ۱۲ اقدام علمی امام صادق (ع)
- ۱۳ اقدام مبارزاتی امام صادق (ع)
- ۱۴ شجاعت کم نظیر
- ۱۶ یک دنیا صفر و یک
- ۱۸ عمارت تماشایی
- ۲۰ تنبلی که کار نمی‌کرد

کش مکش

- ۲۱ اضطراب امتحان
- ۲۲ فشار روانی در جمع
- ۲۳ اضطراب
- ۲۴ امتحان هراسی
- ۲۵ امتحان تاریفی ریاضی!
- ۲۶ شهر بازی در وقت

- ۲۷ جدول
- ۲۸ قلم‌زنی روی فویل
- ۲۹ آخرین سخن
- ۳۰ برنده‌ها
- ۳۲ آسودگی خیال
- ۳۴ نرمش ذهن
- ۳۶ یک کلاغ چهل کلاغ نجومی
- ۳۸ قلم‌بازی
- ۴۰ یاد دوست
- ۴۲ ماه مهریانی
- ۴۴ رازهای داستان‌نویسی
- ۴۶ مرغ بخارپز
- ۴۷ پی‌غذا (دسر) بیسکویت
- ۴۸ میراث مقدس



هوای فشرده

آشنایی با ابزاری در دنیای صنعت و تولید



در کنار آب، برق و گاز، هوای فشرده چهارمین ابزار در جهان صنعت و تولید به شمار می آید. لایه‌ای از هوا که پیرامون کره زمین را احاطه کرده است، جو نامیده می‌شود و از مخلوط گازهای گوناگون تشکیل شده است. ۷۸ درصد آن را نیتروژن، حدود ۲۰ تا ۲۱ درصد را اکسیژن و یک تا دو درصد آن را هم سایر گازها مانند آرگون، متان، هیدروژن و دی‌اکسید کربن تشکیل داده‌اند.



هوای فشرده چیست؟

هوایی است که فشار مشخصی بر آن وارد شده باشد و معمولاً این فشار بیشتر از فشار متعارف جو است. هوای فشرده دقیقاً همان هوایی است که تنفس می‌کنیم، با این تفاوت که تحت فشار قرار گرفته است و حجم کمتری دارد. فشرده‌سازی هوا یعنی آنکه هوا در فضای کوچک‌تری متراکم می‌شود و حجم کم‌تری دارد و محیطی مطلوب برای ذخیره‌سازی و انتقال انرژی است که نسبت به سایر روش‌های ذخیره انرژی مانند بخار و باتری، ایمن‌تر و کم‌هزینه‌تر است.



هوای فشرده در همه جنبه‌های زندگی ما دیده می‌شود؛ از هوای درون بادکنک گرفته تا هوایی که داخل چرخ دوچرخه یا تایر اتومبیل تلمبه می‌شود. هوا شامل مولکول‌های متعددی است که هر کدام انرژی جنبشی مشخصی دارد و دمای هوا با میانگین انرژی جنبشی این مولکول‌ها رابطه مستقیم دارد؛ یعنی اگر میانگین انرژی جنبشی این مولکول‌ها زیاد باشد، مولکول‌های هوا سریع‌تر حرکت می‌کنند و دمای هوا نیز بالاتر می‌رود. همین‌طور، اگر دمای میانگین انرژی جنبشی مولکول‌ها کم باشد، دمای هوا هم پایین می‌آید. فشرده‌سازی هوا موجب می‌شود مولکول‌ها به هم نزدیک‌تر شوند که هنگام انجام کار آزاد می‌شود. هوا توسط فشرده‌ساز (کمپرسور)ها متراکم می‌شود. فشرده‌سازها هوا را می‌مکنند و سپس آن را تا رسیدن به حجم مورد نیاز متراکم می‌کنند. هوای تحت فشار را از طریق دریچه تخلیه وارد مخزن ذخیره می‌کنند.

فشرده



کاربردهای هوای فشرده

هوای فشرده در صنایع و خط تولید و ساخت نقش اساسی ایفا می‌کند. در صنعت نفت، گاز و پتروشیمی، تجهیزات تعمیرگاهی، انتقال خط لوله گاز طبیعی، تجهیزات گرمایشی و سرمایشی، یخچال و یخ‌زدن (فریزر)، ابزارهای بادی مانند مته‌های حفاری، اتاقک‌های هواپیما و زیردریایی، ایجاد احتراق در موتورهای حرارتی و موتورهای جت، بسته‌بندی محصولات غذایی، انتقال اکسیژن برای بیماران، معدن، داروسازی، دستگاه‌های ترمز در وسایل نقلیه سنگین، پرکردن بطری‌های نوشیدنی، حرکت دادن محصولات روی تسمه نقاله، تجهیزات جوشکاری، لامپ‌های رشته‌ای، بیرون آوردن قطعات از قالب‌های تولیدی، باز و بسته کردن پیچ‌های سفت، دستگاه‌های بالابر مانند جرثقیل‌ها، روبات‌هایی که در خط تولید خودروها کار می‌کنند، تفنگ‌های بادی و رنگ‌جنگ (پینت‌بال)، و وسایل تفریحی در شهر بازی‌ها مانند قطارها کاربرد بسیار گسترده دارد.

در سامانه‌های تهویه مطبوع از صنعت هوای فشرده برای گرمایش و سرمایش محیط استفاده می‌شود. در صنعت راه‌سازی و ساختمانی از قدرت هوای فشرده برای ایجاد نیروی ضربه‌ای زیاد استفاده می‌شود.

موارد دیگر استفاده از هوای فشرده عبارت‌اند از:

- ☐ میخ‌کوب؛
- ☐ آچاربکس بادی برای باز و بسته کردن پیچ و مهره.
- ☐ سنپاده‌زن بادی اوربیتال (چرخشی) که با حرکت دورانی خود برای سیقل دادن سطوح به کار می‌رود.
- ☐ تنظیم میزان باد تایر اتومبیل.
- ☐ دستگاه‌های بالابر بادی برای بلند کردن خودرو یا قطعات سنگین مانند گیربکس و موتور.
- ☐ بعضی جرثقیل‌ها.
- ☐ ترمز بادی در خودروهای سنگین.
- ☐ تأسیسات کارخانه‌ای که از سامانه پنوماتیک (بادی) استفاده می‌کند.
- ☐ دستگاه نوار نقاله‌ای که با هوای فشرده کار می‌کند و برای جابه‌جا کردن محصولات بسته‌بندی‌شده به کار می‌رود.
- ☐ روبات‌هایی که در خط تولید خودرو، با استفاده از سامانه هوای فشرده، وظایف از پیش برنامه‌ریزی‌شده را انجام می‌دهند.



حسین فتاحی

داستان
ماه

رازپسرگهشده

جواد آقا، در آزمایشگاه را باز کرد و آهسته گفت: «سلام آقای دکتر، خسته نباشید.»
پروفسور سهیل چنان گرم آزمایش بود که متوجه حضور جواد آقا نشد. جواد آقا جلورفت و پشت سر پروفسور ایستاد. نگاهی به ساعت کوارتزی که جلوی دکتر چشمک می زد، کرد و گفت: «ساعت از ۹ هم گذشته است. همه همکاران رفته اند...»
پروفسور سهیل لوله آزمایش را سر جای خودش گذاشت. بادستمال عرق پیشانی اش را پاک کرد و گفت: «تویی جواد آقا، حتماً می خواهی درها را ببندی، هان؟»

جواد آقا کنار پروفیسور ایستاد و گفت: «من فکر شما هستم. دیگر خسته شده‌اید. از ساعت هشت صبح تا حالا...» پروفیسور خنده‌ای کرد و گفت: «که این طور!»

جواد آقا پرسید:

چرا کار شما بیشتر از بقیه است؟ خب این را به رئیس گزارش کنید.

نه جواد آقا، کار من از بقیه زیادتر نیست. من شخصاً علاقه‌مند به انجام این آزمایش هستم. می‌دانید اگر موفق شوم، چه تحولی در علم پزشکی روی می‌دهد؟

جواد آقا متعجب پرسید: «یعنی دارید دارو درست می‌کنید؟»

بله، نوعی دارو که با تزریق آن دیگر نیازی به بسیاری از عمل‌های جراحی سخت نیست. برداشتن کیست‌ها، غدد چربی و چرکین، غدد سرطانی، اعضای اضافی بدن و حتی می‌توان از رشد بی‌حد و بی‌جای بسیاری از عضوها جلوگیری کرد. کافی است چند میلی‌لیتر از این دارو به بدن بیمار تزریق شود تا هر عضو اضافی را از بین ببرد، تا از رشد بی‌جای عضوی جلوگیری کند، یا غده بزرگ سرطانی را نابود سازد.

جواد آقا هاج و واج به حرف‌های پروفیسور گوش می‌داد. پروفیسور بلند شد و گفت: «کار من تقریباً تمام است. فقط باید امتحان کنم و تا از نتیجه آن مطمئن شوم.»

جواد آقا تا بیرون ساختمان انستیتو پروفیسور را همراهی کرد. بعد سری به خانه‌اش زد و به همسرش گفت: «من می‌روم درهای آزمایشگاه را قفل کنم. سفره را پهن کن، من آمدم.»

جواد آقا بیرون رفت و پشت سر او پسر کوچکش حمید از خانه خارج شد. زیر نور ملایم چراغ‌های محوطه چمن‌کاری، آرام و بی‌صدا رفت. جواد آقا بی‌آنکه متوجه حمید بشود، در آزمایشگاه را باز و وارد شد. حمید هم وارد شد.

آزمایشگاه همیشه برای حمید جای اسرار آمیزی بود و او هیچ‌گاه از دیدن آنجا سیر نمی‌شد. جواد آقا به طرف کلید چراغ‌ها رفت. کلیدها را زد و چراغ‌ها خاموش شدند. ولی حمید به ویرین‌های آزمایشگاه خیره شده بود. لوازم آزمایشگاهی و اشیای عجیب و غریبی که در شیشه‌های در بسته به نمایش گذاشته بودند، برای حمید دیدنی بودند. حمید آن‌چنان غرق تماشای آن‌ها شده بود که متوجه نشد کی و چه وقت پدرش درهای آزمایشگاه را بست و رفت. ساختمان آزمایشگاه تا جایی که جواد آقا با زن و بچه‌هایش زندگی می‌کردند، صد متری فاصله داشت. جواد آقا قدم زنان محوطه چمن‌کاری شده را طی کرد. در خانه‌اش را باز کرد و وارد شد. همسرش سفره انداخته و منتظر او نشسته بود. جواد آقا پرسید: «بچه‌ها چی؟» همسرش نگاهی به اتاق خواب بچه‌ها انداخت و گفت:

«شام آن‌ها را داده‌ام. همه خواب هستند.»

حمید چی؟

او هم مشق‌هایش را نوشت، شامش را خورد و رفت

بخوابد.

جواد آقا و همسرش شام را خوردند. جواد آقا به طرف تلویزیون رفت و همسرش سفره را جمع کرد. بعد هم به اتاق بچه‌ها سرکشی کرد تا مطمئن شود پتو از رویشان کنار نرفته باشد. ناگهان از اتاق بیرون آمد و صدا زد: «حمید! حمید کجایی مادر؟!»

زن به طرف دست‌شویی رفت، اما چراغ آنجا خاموش بود. به اتاق دیگر سر زد، ولی حمید آنجا نبود. صدای زن این بار با گریه همراه بود: «حمید، حمید جان!»

جواد آقا صدای تلویزیون را کم کرد و پرسید: «مگر توی رخت‌خوابش نیست!»

زن، همان‌طور که اتاق‌ها را می‌گشت، گفت: «نه، بلند شده. نمی‌دانم کجا رفته است؟»

جواد آقا سراسیمه از جایش بلند شد. او هم به دنبال حمید اتاق‌ها را گشت. بعد از خانه خارج شد. کلید نورافکن را زد. نور شدید نورافکن محوطه چمن‌کاری شده را روشن کرد. جواد آقا به دنبال حمید محوطه را گشت، اما حمید آنجا هم نبود. فکر کرد، شاید به دنبال او به آزمایشگاه رفته و آنجا مانده باشد؟ پس در آزمایشگاه را باز کرد و آنجا راهم گشت، ولی بی‌نتیجه بازگشت.

حمید، وقتی به خود آمد، دید پدرش در را بسته و رفته است. فکر کرد، خب وقتی می‌بیند در خانه نیستم بر می‌گردد. این بود که با خیال راحت به سیر و سیاحت خود ادامه داد. وقتی از دیدن ویرین‌ها و اشیای داخل حباب‌های شیشه‌ای خسته شد، به میز عجیب و غریب پروفیسور نزدیک شد. ساعت کوارتز چشمک می‌زد و ساعت ده را نشان می‌داد. اشیای روی میز، حمید را به خود مشغول کردند. لوله آزمایشی که تا یک ساعت قبل پروفیسور داشت روی مایع داخل آن کار می‌کرد، جلوی روی حمید بود. حمید آن را برداشت و دهانه لوله را بو کرد. مایع بی‌درنگ داخل لوله حس کنجکاو حمید را برانگیخت. پیش خودش فکر کرد، حتماً آبی است که پروفیسور از آن می‌خورد. این بود که لوله محتوی مایع را به دهانش نزدیک کرد و چند قطره از آن خورد. بعد لوله را سر جایش گذاشت. برای دیدن اشیای دیگری که روی میز بودند، از صندلی بالا رفت و روی میز بزرگ پروفیسور نشست. در همان لحظه، احساس کرد دنیای اطراف او دارد بزرگ می‌شود. دیوار آزمایشگاه دور شد، ساعت کوارتز جلوی رویش به تابلوی بزرگی شبیه شد، و قلمدان پروفیسور و چند خودکار و مدادی که داخل آن بودند، به تنه تنومند چند درخت شبیه شدند.

حمید به اطرافش نگاه کرد. میز آنچنان بزرگ شده بود که انگار او روی محوطه چمن نشسته است. چهار دست و پا راه افتاد و تا لبه میز جلو آمد. تا روی زمین ارتفاع زیادی بود و صندلی چند متر آن طرف‌تر قرار داشت. حمید هر چه فکر کرد، نتوانست بفهمد چه شده است. یادش افتاد از تلفن استفاده

مانیست.»

تصویر دیگری ظاهر شد. جواد آقا به پسر بچه نگاه کرد. سه چهار ساله بود. جواد آقا با تندی گفت: «نه نه. حمید ما کلاس سوم است.»

تصویر سوم هم ظاهر شد. پسر بچه داشت گریه می کرد. نه، این هم حمید نبود. جواد آقا عصبانی گفت: «نه جناب سروان!»

تصویر چهارم آخرین امید جواد آقا را هم نقش بر آب کرد. حمید جزو کسانی نبود که تا به حال پیدا شده و به پلیس تحویل داده شده بودند. جواد آقا رو به همسرش گفت: «پس این پسر کجا رفته است؟»

افسر پلیس گفت: «باز هم با ما تماس بگیرید. البته به محض اینکه پیدا شد، می فرستمش منزلتان.»

حمید فکر کرد، از راه سیم تلفن می تواند از میز پایین بیاید. سیم تلفن برای او سرسره خوبی بود. سیم تلفن رو بغل کرد و آهسته سر خورد و پایین آمد. سیم تلفن تا روی زمین ادامه داشت. وقتی پایش را روی زمین گذاشت، نفس راحتی کشید. حالا باید دنبال راهی می گشت تا از آزمایشگاه خارج شود. تمام سوراخ سمیه ها را امتحان کرد، ولی راهی نبود. نوارهای لاستیکی درها مانع بودند تا حمید از فاصله بین در و زمین استفاده کند. سوراخ دیگری هم که نبود. تا مدتی این سو و آن سو گشت، ولی راه نجاتی برای خود پیدا نکرد. ناگهان در باز شد. پدرش نزدیک بود او را زیر پایش له کند. جواد آقا تمام آزمایشگاه را گشت. معلوم بود که باز هم دنبال حمید آمده است. پشت میزها و داخل کمد ها، زیر صندلی ها و تمام گوشه و کنار آزمایشگاه را گشت. در تمام مدت، حمید به دنبال او می دوید و صدا می زد: «من اینجا هستم.» ولی صدای او به گوش پدرش نمی رسید. جواد آقا که از پیدا شدن حمید ناامید شده بود. به طرف در به راه افتاد. حمید فکر کرد خودش را به در برساند. والا دوباره زندانی خواهد شد. دوید و دوید، تا توانست در آخرین لحظه از زیر دست و پای پدرش بیرون برود.

جواد آقا محوطه چمن کاری شده را هم گشت. پشت تمام سروها و درخت ها را با چراغ قوه گشت. حمید راه طولانی آزمایشگاه تا خانه را طی کرد. وقتی به خانه رسید، مادرش کنار در نشسته بود و گریه می کرد. حمید به مادرش نزدیک شد و او را صدا کرد، ولی مادرش هم صدای او را نمی شنید. حمید پای مادرش را قلقلک داد، ولی مادر توجهی نکرد.

پایش را تکان داد و حمید به گوشه ای پرت شد. جواد آقا، که دیگر رمقش گرفته شده بود، کنار زنش روی پله نشست و گفت: «لعنت بر شیطان. این پسر کجا رفته است. انگار آب شده و توی زمین فرو رفته است.»

حمید داد کشید: «من اینجا هستم پدر. من اینجا هستم

کند، اما همین که رویش را به طرف تلفن کرد، تلفن به اندازه یک اتاق جلوی رویش قرار گرفت. به آن نزدیک شد، اما نتوانست گوشی را از جایش تکان بدهد.

حمید در تقلای جابه جا کردن گوشی تلفن بود که در آزمایشگاه باز شد. به طرف در نگاه کرد. پدرش، جواد آقا، چون هیولایی بزرگ، وارد شد. چراغ ها را روشن کرد و همه جا را گشت. حمید متوجه شد که پدرش برای پیدا کردن او آمده است، اما هر چه جواد آقا را صدا کرد، فایده ای نداشت. جواد آقا بی اعتنا به حمید که روی میز پروفیسور جست و خیز می کرد و با صدای بلند پدرش را صدا می زد، از راهی که آمده بود، برگشت. در آزمایشگاه را بست و رفت. حمید کنار تلفن نشست و با خودش گفت: «اتفاق عجیبی افتاده است! نمی دانم خوابم یا بیدار و ساختمان و میز و دیگر اشیا بزرگ شده اند، یا اینکه من کوتوله شده ام.

بعد به یاد آدم های سفرهای گالیور افتاد. سعی کرد مثل آن ها راهی برای نجات خود پیدا کند، اما هر چه تلاش کرد نتوانست از بالای میز به پایین برود؛ چرا که بلندی میز به نظر او از بلندی یک کوه هم بیشتر بود.

جواد آقا کوچه ها و خیابان های اطراف را هم گشت، اما حمید پیدا نشد. این بود که تلفن را برداشت تا پلیس را خبر کند. تلفن به یک تلویزیون کوچک شبیه بود که یک گوشی به آن وصل بود. جواد آقا شماره را گرفت. تصویر افسر کشیک کلانتری روی صفحه تلفن ظاهر شد. جواد آقا خبر گم شدن حمید را داد. افسر پلیس گفت: «طبق آخرین آمار، چهار بچه به نام حمید پیدا شده اند. من تصاویر یک یک آن ها را به شما نشان می دهم، ببین کدام یک پسر شماست.»

جواد آقا چشم به صفحه تلفن دوخت. تصویر پسر بچه ای با پیرهن آبی روی صفحه تلفن ظاهر شد. پسر بچه هیچ شباهتی به حمید نداشت. جواد آقا گفت: «این یکی که حمید

بیشتر بخوانیم

کاسپاما

این رمان بر اساس داستانی واقعی نوشته شده که در کودکی برای نویسنده و برادرش اتفاق افتاده است. روزی معلم سر کلاس به بچه ها می گوید که خاطرات خود را در یک دفترچه بنویسند و خاطرات هر کس که بهتر باشد در مسابقه برنده می شود. در نتیجه قهرمان این کتاب هم یک مجموعه داستان می نویسد و به بچه های کلاس می دهد تا بخوانند. اما همه او را مسخره می کنند و می گویند که این ها خاطره نیست. این ماجرا می گذرد، تا اینکه روزی ...

مؤلف: حسن پارسانی

ناشر: نشر گویا

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۱۸۸۳۴۲۲۰۹



مادر. نگاه کنید، این پایین، کنار شما.»

ولی کسی به او توجهی نکرد. جواد آقا گفت: «بلند شو برویم داخل، هر جا رفته باشد، صبح پیدایش می‌شود.»

اما مادر بلند نشد. جواد آقا خودش به داخل ساختمان رفت و همسرش را تنها گذاشت.

حمید مدت‌ها کنار مادرش ایستاد تا بلکه او نگاهی به پایین پایش بیندازد و او را ببیند، ولی مادر متوجه حضور پسرش نشد.

حمید فکر کرد، حالا که مادر و پدرش صدای او را نمی‌شنوند و او را نمی‌بینند، بهتر است بروم به آزمایشگاه. شاید روی میز پروفیسور داروی دیگری باشد که او با خوردن آن به حال اولش برگردد. این بود که راه افتاد و راه طولانی آزمایشگاه را در پیش گرفت. نزدیک صبح بود که به آنجا رسید. ولی هر چه کرد، نتوانست داخل شود. آن‌چنان خسته شده بود که همان‌جا کنار در خوابید.

ساعت هفت بود. منشی پروفیسور سهیل اولین کسی بود که سر کارش حاضر می‌شد. خانم منشی، جلوی در که رسید، در را بسته دید. دستگیره در را چرخاند، ولی در باز نشد. با خود گفت: «چه شده است. چرا امروز جواد آقا در را باز نکرده است؟»

دست کرد تا از داخل کیف کلید را بیرون بیاورد. کلید از دست خانم منشی به زمین افتاد. او خم شد تا کلید را بردارد. کنار در، عروسک کوچکی افتاده بود. خانم منشی لبخندی زد و گفت: «چقدر زیباست! چقدر طبیعی است! تا به حال عروسکی به این زیبایی ندیده بودم.»

خانم منشی دست دراز کرد و حمید را برداشت. بعد هم در را باز کرد. حمید داخل مشیت خانم منشی از خواب بیدار شد. خانم منشی حس کرد کسی کف دستش را قلقلک می‌دهد. مشتش را باز کرد و متوجه شد عروسک دارد می‌جنبد. اگر چه او عروسک‌های زیادی را دیده بود که حرکت می‌کردند و پلک می‌زدند، ولی این یکی چیز دیگری بود. با یک انسان عادی مو نمی‌زد. خانم منشی با خودش گفت: نشان دادن این عروسک به پروفیسور، او را ذوق زده خواهد کرد.

پروفیسور پرسید: «چه شده جواد آقا؟»

جواد آقا گریان و خسته از بی‌خوابی شب قبل گفت: «پسرم گم شده، انگار آب شده و رفته است توی زمین. پروفیسور لبخندی زد و گفت: «پیدا می‌شود. پسر بچه‌ها کمی تخس و شیطان هستند. حتماً رفته است خانه یکی از اقوامتان.»

جواد آقا چیزی نگفت و پروفیسور به محل کارش رفت. تصمیم گرفته بود اولین کار امروزش امتحان کردن داروی جدید باشد. وقتی پروفیسور پشت میزش نشست، آن را کمی به هم ریخته یافت. فوراً به سراغ لوله حاوی دارو رفت. مایع داخل لوله کم شده بود. پروفیسور متعجب منشی‌اش را صدا کرد: «کسی اینجا آمده؟»

- نه پروفیسور، من اولین نفر بودم که در آزمایشگاه را باز کردم. شما هم دومین نفرید.

- عجیب است. محتوی این لوله خالی شده است. مایع فراری هم که نیست، یعنی چه شده است.

خانم منشی عروسکی را که پیدا کرده بود، روی میز پروفیسور گذاشت. پروفیسور چشم به عروسک روی میزش دوخت و گفت

- این چیست؟

- یک عروسک

حمید بلند شد و ایستاد و به طرف پروفیسور قدم برداشت. پیش خودش گفت: شاید این‌ها صدام را بشنوند.

پروفیسور دست دراز کرد و حمید را برداشت و جلوی چشمانش گرفت. لحظه‌ای حمید را نگاه کرد و گفت: «این عروسک نیست. این نمی‌تواند عروسک باشد. موها و بافت‌های بدنش طبیعی هستند. تاکنون کسی چنین بافت‌هایی را ساخته است؛ در هیچ آزمایشگاهی!»

لحظه‌ای مردد فکر کرد و گفت: نکند، نکند این همان پسر جواد آقا باشد. یعنی این پسر مایع داخل لوله را سر کشیده است! یعنی داروی من نتیجه درستش را داده است؟

خانم منشی هاج و واج پروفیسور را نگاه می‌کرد. پروفیسور گفت: «لطفاً بروید و جواد آقا را صدا کنید.»

خانم منشی بیرون رفت. لحظه‌ای بعد جواد آقا سراسیمه وارد آزمایشگاه شد و به پروفیسور نزدیک شد. پروفیسور عروسک کوچک را به او نشان داد و گفت: «این را می‌شناسی؟» جواد آقا هاج و واج به عروسکی که در دست پروفیسور بود، نگاه کرد. شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «مسخره‌ام می‌کنید آقای دکتر!»

- نه، جدی می‌گویم. خوب نگاه کن!

جواد آقا نگاه کرد. انگار عکس کوچکی از پسرش را می‌دید. با ناباوری به پروفیسور گفت: «یعنی این حمید ماست؟!»

- شاید، شاید این حمید شما باشد. این‌طور که من حدس می‌زنم، حمید به آزمایشگاه آمده و مقداری از این دارو را خورده است. حالا کی و چه موقع، من نمی‌دانم.

پروفیسور لوله محتوای داروی مخصوص را به جواد آقا نشان داد و گفت: «درست ده سی‌سی از این واکسن در این ظرف بوده است و حالا کمتر از ۴ سی‌سی مانده است. یعنی پسر تو ۶ سی‌سی از این مایع را خورده و به این صورت در آمده است.»

جواد آقا بر سرش کوبید و گفت: «آقای دکتر، دستم به دامن‌تان. یعنی پسر من همیشه این شکلی می‌ماند؟»

پروفیسور لبخندی زد و گفت: «نه، خوش‌بختانه داروی ضد این دارو را هم درست کرده‌ام. اما باید کم‌کم به او تزریق کنیم تا کم‌کم بزرگ شود و به اندازه طبیعی خودش برسد.»

بعد هم سرنگ کوچکی را برداشت تا آزمایشی را شروع کند.



حسین امینی پویا

آداب گفت و گوی سالم



بله باید از به کاربردن کلمه‌های زشت و رکیک و برچسب‌های تحقیرآمیز، عیب‌جویی، تمسخر و دشنام در گفت و گوها پرهیز کرد و با هر کسی از سر ادب و اخلاق و با لحنی مناسب و محترمانه حرف زد. این را به یاد داشته باشیم که با هر لحنی که صحبت می‌کنیم، با همان لحن پاسخ خواهیم گرفت. اگر می‌خواهیم طرف مقابل با ادب باشد، خودمان هم باید این گونه باشیم.

■ حال شنونده را مراعات کنیم و از پرحرفی بپرهیزیم. باید سنجیده و به اندازه حرف بزنیم. غالباً تصور می‌شود که در گفت و گوها این گوینده است که به دلیل صرف نیرو خسته می‌شود، در حالی که اگر گوینده با پرحرفی خود به شنونده فرصت ندهد، این شنونده است که زودتر و بیشتر از گوینده خسته می‌شود.

■ در گفت و گوها نباید متکلم وحده بود. وقتی می‌گوییم گفت و گو، این به معنای صحبت کردن دو طرف است. یادمان باشد، اگر قرار است یک گفت و گو به معنای واقعی شکل بگیرد، باید به شنونده نیز مجال دهیم که صحبت کند. گاه باید سکوت کرد تا فرد مقابل نیز متناسب با حرف‌های ما بتواند نظر خود را بیان کند. بدانیم هیچ رابطهای چندان لذت‌بخش نخواهد بود اگر یک طرفه بماند.

بله، در یک گفت و گوی سازنده، هدف، تبادل اطلاعات و نقطه‌نظرهاست برای همین صحبت کردن یک طرفه و جواب نگرفتن، دیگر گفت و گو نیست. اینجاست که باید شنونده خوبی هم باشید. به موقع تمام حواس خود را به صحبت‌های طرف مقابل معطوف کنید و به او نشان دهید که حرف‌هایش برای شما مهم است. پس وقتی شخصی با شما صحبت می‌کند، روا نیست با گوشی تلفن همراه، کلید یا خود کار خود بازی کنید.

گاهی هنگام گوش دادن به صحبت‌های دیگری، حضور ذهنی کافی نداریم. حضورمان بیشتر ظاهری است. یعنی به طرف مقابل نگاه می‌کنیم، به ظاهر حرف‌های او را دنبال می‌کنیم، اما در واقع، فکرمان هزار جای دیگر است. به فرض حواسمان به این است که جمله‌ای آماده کنیم تا هنگامی که زمینه مساعد شد، حرف خودمان را بزنیم. معلوم است که در این گونه موارد درست متوجه حرف‌های طرف مقابل نشویم. آن وقت باز معلوم است پاسخی هم که می‌دهیم ناقص و نیم بند است و ناشی از همین درک نادرست و ناقص از حرف‌های اوست.

انسان موجودی اجتماعی است و ارتباط از حیاتی‌ترین نیازهای اوست. اگر بتوانیم درست حرف بزنیم، بنای یک رابطه سالم و سودمند را پایه‌گذاری کرده‌ایم. چرا که گفتن و شنیدن نوعی خط ارتباطی مهم است.

ما در خانواده و جامعه به گفتن و شنیدن نیاز داریم. با گفت و گو در شکل‌های متفاوت آن است که بر افکار، احساسات و اعمال یکدیگر تأثیر می‌گذاریم. برای حل مشکلات همکاری می‌کنیم و راهکاری جدید را جست‌وجو می‌کنیم.

در واقع با گفت و گوهاست که ما انسان‌ها با اندیشه و ذهن یکدیگر آشنا می‌شویم و شعور و تفکر جمعی را شکل می‌دهیم. پس چه بهتر که از همین ابتدای نوجوانی، آداب و شیوه‌های درست گفت و گو را بیاموزیم.

بی‌شک، گفت و گوی سازنده و خوب مثل هر کار دیگری، آداب و شرایط خاص خود را دارد. مثبت‌نگری، رازداری، خیرخواهی، نرم‌گویی و مدارا، و نیز پرهیز از پرحرفی، دروغ، فریب و ... از دیگر آداب و شرایط گفت و گوی سالم است.

■ یکی از مهم‌ترین آداب گفت و گو، رعایت ادب و حفظ احترام متقابل است. این جزو نخستین شرط‌های برقراری ارتباط مطلوب و باثبات کلامی است. بی‌ادبانه حرف زدن و به کارگیری کلمات زشت، حرمت‌شکنی، حتی در نحوه صدا زدن و یا در شکل نگاه کردن، حالت روانی خاصی را در مخاطب پدید می‌آورد که نه تنها سخنان گوینده را نمی‌پذیرد که گاه با ایجاد و بروز خشم و نفرت در وی، مانع ادامه ارتباط می‌شود.

در قرآن مجید آمده است:

«به بندگانم بگو سخنی که نیکوتر است بر زبان آورند که بی‌گمان شیطان (با بدزبانی) میان ایشان را به هم می‌زند و روابطشان را تباه می‌کند» (اسراء / ۳۳).

با این نوع حرف زدن - زشت‌گویی - ممکن است تعدادی را گرد خود جمع کرد، اما مطمئناً اطرافیان فرهیخته و دوستان خوب خود را کم از دست خواهیم داد. این همان است که امام علی (ع) به آن هشدار داده‌اند: «از سخن زشت پرهیز که فرومایگان را گرد تو آورد و بزرگواران را از تو دور سازد» (غررالحکم، ج ۱، ص ۲۱۴).

بود؛ گوش دادن با نظر انتقادی نیز در بعضی موارد ضرورت دارد. به یاد داشته باشیم کسی که به آسانی باور می کند، به به آسانی هم فریب می خورد.

نکته های پایانی

با صراحت مفید و مختصر حرف بزنید
بکوشیم حرف هایمان مفید و مختصر باشند. باید در گفتار خود تعادل برقرار کنیم. نه آن قدر پرگویی کنیم که شخص مقابل را کلافه و ناراحت کند، و نه آن قدر گزیده گو باشیم که او نتواند متوجه حرف های ما و منظورمان شود. از دو پهلوی حرف زدن یا بیش از اندازه مقدمه چینی کردن نیز لازم است دوری کرد. باید حرف خود را به شکل روشن و کاملاً مستقیم بیان کنیم.
روی لحن و آهنگ صدای خود دقت داشته باشید
دقت روی لحن از اهمیت بالایی برخوردار است. آهنگ صدا و لحن باید متناسب با محیط و اوضاع و احوال باشد. باید متناسب با موضوعی باشد که در موردش صحبت می شود. مثلاً اگر موضوع غم و مرگ عزیزی است، لحن گفتار معلوم است که باید توأم با تأثر و تأسف باشد.

آینده را نباید فراموش کنید
در بحث ها و گفت وگوها، به خصوص بحث های سیاسی، باید مراقب بود که همه پل های پشت سر را خراب نکنیم. طوری باید حرف بزنیم که بعداً بتوانیم توی چشم بقیه نگاه کنیم. اختلاف های سیاسی طبیعی هستند. نکته مهم آن است که خانواده و دوستان را، به ویژه در گفت وگوهای سیاسی، نباید به راحتی از دست داد. باید آرام بود و همه را به آرامش دعوت کرد.



چه زیبا گفته است فردوسی حکیم:

سخن را نباید شنیدن نخست

چو دانا شوی پاسخ آری درست

اگر هنگام گفت وگو، بخشی از حرف های گوینده را نفهمیدیم، یا جایی ابهام وجود داشت، زود قضاوت نکنیم. از او بخواهیم که بیشتر توضیح دهد. نباید گذاشت این ابهام باقی بماند، چرا که در نهایت باعث سوء تفاهم خواهد شد و به سلامت گفت وگو لطمه خواهد زد.

تا وقتی خود گوینده حرف هایش را تمام نکرده است، نباید بین حرف های او بپریم. باید بگذاریم منظور خود را کامل بیان کند.

به قول سعدی بزرگ:

سخن را سر است ای خداوند و بن

مایار سخن در میان سخن

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

نگوید سخن تا نبیند خموش

با پریدن بین حرف گوینده، ممکن است رشته کلام از دست او در برود. به علاوه، این کار بی ادبانه، نوعی توهین و بی احترامی نیز هست و امکان دارد، باعث عصبانیت طرف مقابل شود. آشکار است که این وضعیت می تواند در روند گفت وگویی اختلال ایجاد کند.

از «زبان بدن» هم استفاده کنیم. مورد مهم دیگری که در شکل گیری گفت وگویی سازنده و مفید نقش دارد و بخشی از مهارت گوش دادن فعال محسوب شود، بهره گرفتن از زبان بدن است. برای مثال، می توانیم ارتباط چشمی مناسب و خوبی برقرار کنیم. البته این کار خیره شدن گستاخانه نیست، بلکه ارتباط چشمی مناسب توأم با حرکت صورت و بدن که نشان دهد، به قول معروف شش دانگ حواسمان به اوست. این همان است که گفته اند: «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد!»

اجازه بدهیم سخن گو حرف خود را تمام کند. سعی نکنیم پیش از اینکه طرف حرفش را زده باشد، محکومش کنیم. یعنی از قبل با پیش فرض های ذهنی، نسخه اش را نپیچیم! درست نیست که چون فلانی قیافه اش به فلان دسته یا گروه می خورد، اصلاً به حرفش گوش ندهیم. در گفت وگوها باید از این کار پرهیز کرد. هر کدام از طرف های گفت وگوف باید هر بار از خود بپرسد: «آیا بدون اینکه طرف مقابل حرفش را زده باشد، من در حال قضاوت درباره او نیستم؟» باید تلاش کنیم پیش از شنیدن سخن کسی، در ذهنمان درباره او قضاوت نکنیم.

نباید بی جهت، با نگاه بدبینانه و شکاکانه وارد گفت وگو شد. سعی کنیم تا وقتی سخنی را درست و کامل گوش نکرده ایم، بد تعبیر نکنیم. بسیاری از سوء تفاهم ها ناشی از رعایت نکردن همین نکته به ظاهر ساده است. البته نمی گوییم همه جا باید خوش بین

آرزو

برای آفرین آرزوی عبدالله عیسی،
کودک فلسطینی

فواب تو عجیب نیست
فواب تو بدون چشم
فواب تو بدون سر
فواب تو بدون یک تبسم قشنگ

کوچ تو عجیب نیست
کوچ تو بدون بال
کوچ تو بدون پر
کوچ تو بدون لفظه‌ای درنگ

آرزوی کودکانه ات ولی
مثل نقل‌های سرزمین من عجیب
مثل غنچه‌های پرپر یمن غریب
آرزوی بوسه از لب تفنگ

سید حبیب نظاری

«آخرین آرزوی کودک شهید فلسطینی
شهادت با گلوله بود...»

شاعرانه

بهار جان

تو آمدی و عطر تو
رسیده بر فراز کوه
چه پاک و با طراوتی!
مقدر شاد و باشکوه!

به نارون چه گفته‌ای؟
به پیرها، پنهان‌ها؟
قشنگ و سبز کرده‌ای
درخت‌های باغ را

چه فوب شد که کوچه‌ها
دوباره میزبان توست
تمام خانه‌ها پر از
نگاه مهربان توست

جوانه داره‌ای به خاک...
به روی ساقه گل زدی
رسیدن به فیبر بار
بهار جان! فوش آمدی!

محبوبه مصمص شریعت

اتفاق‌های خوب

من به اتفاق‌های فوب فکر می‌کنم
اتفاق‌های روشنی که توی راه مانده‌اند
توی ایستگاه
پشت چهارراه مانده‌اند
صبح زود
با هزار تا سلام می‌رسند
مثل یا کریم‌ها
روی پشت بام می‌رسند

منیره هاشمی

یک فرشته

مادرم
با گل و پرنده و درخت حرف می‌زند
گاه با زبان گریه،
گاه با زبان فتنه حرف می‌زند
خانه با صدای مهربان او فحش است
زندگی سیاه می‌شود؛
مادرم که نافحش است

کاسه کوزه‌های خانه ساز اوست
هر چه توی سغره هست
از تلاش دست‌های پاره ساز اوست
مادرم
یک تنه حریف غصه‌های عالم است
او که نیست
یک فرشته در جهان من کم است

مهری ماهوتی

در کلاس جهان

کوه یک معلم است
درس او
استقامت است و ایستادگی
پشمه یک معلم است
درس او تحرک و طراوت است
آفتاب یک معلم است
درس او
مهربانی است و سادگی
آسمان معلم است
درس او بزرگی و نجابت است
این جهان کلاس درس ماست
هر چه توی این کلاس هست
لحظه لحظه درس و پند می‌شود
راستی
توی درس‌های این جهان
نمره من و تو پند می‌شود؟

زهرا داوری

ز آفتاب...

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم، نه شب پرستم که هریث فواب گویم

به قدم چو آفتابم، به خرابه‌ها بتابم
بگریزم از عمارت، سفن فراب گویم

چو دلم ز خاک کویش بکشیده است بویش
فیللم ز خاک کویش که هریث آب گویم

بگشا نقاب از رخ که رخ تو است فرخ
تو روا مبین که با تو ز پس نقاب گویم

چو ز آفتاب زادم به فدا که کیقبادم
نه به شب طلوع سازم نه ز ماهتاب گویم

به زبان خموش کردم که دل کباب دارم
دل تو بسوزد ار من، ز دل کباب گویم

مولانا جلال الدین محمد

بلخی (مولوی)

بیشتر بخوانیم

باغ مشاعره

نویسنده این کتاب برخی از ابیات شعرهای شاعران را که از دیدگاهش زیباتر و پرمغزتر هستند، گردآوری کرده و نام شاعر هر کدام را در کنار بیت نوشته و این مجموعه را به چاپ رسانده است. فهرست مطالب این کتاب به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است.



مؤلف: مریم زارعی
ناشر: آوای علم و ادب
سال چاپ: ۱۴۰۱
تلفن: ۰۲۱۶۶۹۶۶۵۸۶

اقدام علمی امام صادق (علیه السلام):

فاطمه نوروزی

اقدام علمی **امام صادق** (علیه السلام) برای ترویج تشیع، معرفی «بنی عباس» و پرورش نیروهای مجاهد بود. امام صادق (علیه السلام) باید دست به یک ابتکار خیلی عالی بزند: اول باید تبلیغات خود را از نو شروع کند. زمینه‌های فکری را آماده کند و مردم را با این حقیقت، یعنی غصب خلافتی که بنی عباس، این مدعیان هاشمی گری و مخالفان دین بنی هاشم به جای «بنی امیه» کرده‌اند، آشنا سازد. اول باید بشناساند که این‌ها فاسق‌اند، فاجرند، دروغ‌گویند؛ البته از راهش.

ثانیاً باید طرز فکر تشیع را، یعنی آن طرز فکری که امام صادق (علیه السلام) در رأس آن قرار گرفته و تشیع زنده به آن طرز فکر است، بین مردم ترویج کند.

ثالثاً لازم است، آن جمعیتی را که کنار دست او باید بایستند، حرکت و قیام کنند، زمینه را از دست دشمن بگیرند و بر اوضاع تسلط پیدا کنند، پرورش دهد و تربیت کند. امام صادق (علیه السلام) مشغول همه این کارها بود. اول مسئله تبلیغات بود. هنوز در حدود شام و در مقرّ خاندان بنی امیه مردمی وجود داشتند که به خصوص برای خاندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ رتبه و منزلتی، بلکه هیچ سهمی از اسلام قائل نبودند. تعجب می‌کنید؟

بنی امیه تبلیغات را به جایی رسانده بود که مردم معتقد شده بودند **علی** (علیه السلام) نه فقط از اسلام نیست، بلکه ضد اسلام است. معلوم بود که بنی عباس هم که روی کار بیایند از سلسله بنی علی، یعنی از دشمنان واقعی خود دفاع تبلیغاتی نخواهند کرد. امام صادق (علیه السلام) باید این‌ها را درست کند. امام صادق (علیه السلام) باید اول آن مردمی را که در واقعه کربلا جشن گرفتند، برای کشته شدن **حسین بن علی** (علیه السلام) نذر کردند و دشمنان خونین، بنیادی و روحی خاندان امیرالمؤمنین‌اند، روشن کند.

شما ببینید اصلاً تبلیغاتی که در آن روز علیه خاندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وجود داشته چه تبلیغاتی بوده است؟ با دانستن چنین زمینه‌هایی است که نقش امام صادق (علیه السلام) و مسئولیت اسلامی **جعفر بن محمد** (صلوات الله علیه) از نظر خود شما روشن می‌شود (خامنه‌ای، ۱۴۰۰: ۱۹۹).

اقدام مبارزاتی امام صادق (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) مرد مبارزه بود، مرد علم و دانش بود و مرد تشکیلات بود. اما مرد علم و دانش بودنش را همه بسیار شنیده‌اید؛ محفل درس امام صادق و میدان آموزشی که آن بزرگوار به وجود آورد، هم قبل از او و هم بعد از او، در تاریخ زندگی امامان شیعه بی نظیر بود. همه حرف‌های درست اسلام و مفاهیم اصیل قرآن که در طول یک قرن و اندی تحریف شده بود به وسیله مغرضان و مفسدان یا جاهلان، همه آن‌ها را امام صادق (علیه السلام) به شکل درست بیان کرد. همین هم موجب شد که دشمن از او احساس خطر کند. اما مرد مبارزه بودنش را کمتر شنیده‌اید.

امام صادق (صلوات الله علیه) مشغول مبارزه‌ای دامن‌دار و پیگیر بود. مبارزه برای به وجود آوردن زمینه‌ای که بنی‌امیه را از میان ببرد و به جای آن‌ها حکومت علوی را که همان حکومت راستین اسلامی است، بر سر کار بیاورد. هنگامی که پیروزی او بر بنی‌امیه حتمی بود، بنی‌عباس به عنوان جریانی مزاحم و فرصت‌طلب آمدند و میدان را گرفتند. و بعد از آن، امام صادق هم با بنی‌امیه و هم با بنی‌عباس مبارزه کرد. این در زندگی امام صادق برای کسی که دقت و مطالعه کند، آشکار است. اما آن بعد سوم را که اصلاً بسیاری نشنیده‌اند، این است که امام صادق (صلوات الله علیه) تشکیلات عظیمی از مؤمنان به خود و از طرفداران جریان حکومت علوی در سراسر عالم اسلام، از اقصای خراسان و ماوراءالنهر تا شمال آفریقا، به وجود آورده بود. تشکیلات یعنی چه؟ یعنی اینکه وقتی امام صادق اراده می‌کند آنچه را که او می‌خواهد بدانند، نمایندگان او در سراسر آفاق عالم اسلام به مردم می‌گویند تا بدانند. یعنی از همه‌جا وجوهات و بودجه برای اداره مبارزه سیاسی عظیم آل علی جمع کنند. یعنی وکلا و نمایندگان او در همه شهرها باشند که مردم و پیروان امام صادق به آن‌ها مراجعه کنند و تکلیف دینی و همچنین تکلیف سیاسی خود را از آن حضرت پرسند.

تکلیف سیاسی هم مثل تکلیف دینی واجب‌الاجراست. آن کسی که برای ما واجب‌الاطاعه و ولی امر است، فتوای مذهبی و اسلامی‌اش در باب نماز، زکات، روزه، بقیه واجبات با فتوای سیاسی‌اش و فرمان سیاسی‌اش در زمینه جهاد، روابط سیاسی، روابط داخل کشور و همه مسائل، یکسان است؛ همه واجب‌الاطاعه است.

فرازهای مهم و برجسته زندگی امام صادق (علیه السلام)

- تبیین و تبلیغ مسئله امامت؛
- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی؛
- ایجاد تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک سیاسی (خامنه‌ای، ۱۳۹۸: ۳۱۷).

فرمانده من

اصغر قنور

تهیه و نگارش: فرامرز کشکدار

آشنایی با سردار
شهید محمد رضا دستواره

شجاعت کم نظیر

محمد رضا از وقتی به یاد داشت، در کنار درس خواندن کار هم کرده بود. وقتی دید دست‌های پدرش توی کارگاه نمک‌کوبی زخم و زیلی شده، تصمیم گرفت برای کمک به مخارج خانواده‌اش یک‌سال بی‌وقفه کار کند. اما در آخر به این نتیجه رسید که کار کردن به تنهایی نمی‌تواند سرنوشت آن‌ها را تغییر بدهد. دوباره به شروع به درس خواندن کرد. حالا دیگر او دنیا را طور دیگری می‌دید. می‌دید که اگر فقیر و بی‌چیز هستند، مقصر تنها خودشان نیستند. در همین روزها بود که با ظلم‌های رژیم شاه به مردم کشور آشنا شد. برای آشنایی با این ظلم‌ها مسجد بهترین جایی بود که او می‌توانست حقیقت را کشف کند.

با شروع انقلاب اسلامی، او که با پوست و خونس با ظلم و ستم حکومت آشنا بود، مثل خیلی از جوانان به خیابان‌ها رفت و با مأموران رژیم پهلوی درگیر شد. حتی یک بار هم دستگیر شد و مأموران به شدت او را کتک زدند.



زندگی‌نامه
شهید دستواره

با پیروزی انقلاب، محمدرضا فهمید برای حفاظت از انقلابی که دشمنانش ساواکی‌ها و ثروتمندان بی‌درد هستند و دوستانش مردم عادی و زحمت‌کش، باید به جایی مثل «سپاه پاسداران» برود. آن روزها همه دشمنان در یک صف واحد می‌خواستند انقلاب سقوط کند تا دوباره بساط ظلم و جورشان فراهم بشود.

شاید نشود زندگی محمدرضا را در یک یا چند صفحه نوشت، اما می‌شود به صورت خلاصه گفت: محمدرضا دستواره دیگر نمی‌خواست خودش را متعلق به چیزهای ساده زندگی کند. زندگی برای او در خدمت به مردم خلاصه می‌شد. کوه و کوهپایه‌های کردستان و مردم دلاور آنجا شاهد هستند که این جوان غیور، با چه شجاعتی در مقابل ضد انقلاب و افراد آن‌ها از شرف و حیثیت مردم منطقه دفاع می‌کرد. در این روزها بود که دشمنان جنگی را به راه انداختند تا از این طریق انقلاب و دستاوردهای آن را نابود کنند. محمدرضا که همیشه مرد میدان نبرد با ضد انقلاب بود، این بار لباس رزم دیگری پوشید تا در مقابل دشمن خارجی هم قد علم کند.

بنابراین، هنگامی که **حاج احمد متوسلیان**، یکی از فرماندهان جان‌برکف، مأموریت یافت «تیپ محمد رسول‌الله (ص)» را تشکیل دهد، او همراه سایر رزمندگان به سمت جبهه‌های جنوب عزیمت کرد و در آنجا به علت مهارت در جذب نیرو، مأمور تشکیل «واحد پرسنلی» تیپ شد. اما چون روح بزرگی داشت، نمی‌توانست خودش را صرفاً به جذب نیروهای رزمنده مشغول کند. پس از فرماندهان تقاضا کرد که اجازه دهند در عملیات‌ها شرکت کند. به این ترتیب، در روزهای عملیات، سلاح به‌دست در کنار فرماندهان گردان وارد عمل می‌شد.

آن روزها وقتی فرماندهان دیدند که محمدرضای جوان افکار بلندتری برای مبارزه با ظلم و ستم دارد، موافقت کردند به همراه تعداد دیگر از رزمندگان برای یاری‌رساندن به مردم مسلمان و ستمدیده لبنان که مورد هجوم ناجوانمردانه رژیم اشغالگر قدس قرار گرفته بودند، راهی آن دیار بشود.

بعد از بازگشت هم به فرماندهی «تیپ سوم ابوذر» منصوب شد و تا زمان عملیات «خیبر» در همین مسئولیت به خدمت صادقانه مشغول بود.

از خصوصیات بارز شهید، خوش‌رویی، جذابیت، صفای باطن و اخلاص توکل به خدا بود. به گفته هم‌زمانش، جایی که او بود غم و اندوه بیرون می‌رفت. او در روحیه‌دادن به رزمندگان نقش بسزایی داشت.

محمدرضا از شجاعت بالایی برخوردار بود. تجزیه و تحلیل حساب‌شده مسائل جنگ و قدرت تصمیم‌گیری سریع، یکی از ویژگی‌هایی بود که در مشکلات او را یاری می‌کردند. با آنکه از نظر جسمی بدنی نحیف و لاغر داشت، خستگی‌ناپذیری و اعتماد به نفس او زبانزد خاص و عام بود. او در اکثر نبردها، به‌جز مواقعی که مجروح شده بود، حضور داشت و در شب‌های عملیات تا صبح در خط اول درگیری با دشمن در کنار رزمندگان می‌ماند و از نزدیک به هدایت عملیات می‌پرداخت. محمدرضا تا هنگام شهادت ۱۱ بار مجروح شد، ولی هرگز از پای ننشست و با شجاعت کم‌نظیر، با نثار جان عزیزش، به دفاع از اسلام و آرمان‌های متعالی حضرت امام خمینی (ره) و حفظ کيان جمهوری اسلامی ادامه داد.

در عملیات «کربلای یک» که برادرش **حسین** در خط پدافندی شهید شد، برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین او به تهران رفت. ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه بازگشت. وقتی به وی می‌گویند: «خوب بود لااقل تا شب هفت برادرت می‌ماندی و بعد برمی‌گشتی»، در جواب می‌گوید: «به آن‌ها گفته‌ام کنار قبر حسین، قبری برای من خالی نگه دارند».

محمدرضا بارها به شهادتش فکر کرده بود. اما فقط خدا می‌دانست، او عاقبت در عملیات کربلای یک، روز آزادسازی شهر «مهران» از چنگال دشمن بعثی، به آرزویش می‌رسد و راه و رسم عزت و مردانگی را از خودش برای ما به یادگار می‌گذارد. به یادش باشیم که شهدایی چون شهید محمدرضا دستواره، معنی واقعی عزت و پاسداری از ارزش‌های انسانی و دینی هستند.

بیشتر بخوانیم

علم‌دار ثارالله؛ سردار شهید حاج یونس زنگی‌آبادی

نویسنده این کتاب به دوره‌های متفاوت زندگی شهید حاج یونس زنگی‌آبادی از کودکی تا شهادت، در چهار فصل، و به ویژگی‌های اخلاقی وی پرداخته است. حاج یونس زنگی‌آبادی، از شهدای لشکر



۴۱ ثارالله کرمان بود (فرمانده تیپ امام حسین(ع)) و در این لشکر برای سردار شهید حاج قاسم سلیمانی عملیات‌های متفاوتی را انجام داده است.

مؤلف: محسن یغلانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری

قدر ولایت

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۶۹۹۵۸

یک دنیا صفر و یک

آشنایی با رشته صفر و یک

بعد به کمک پدر و مادر دربارۀ بازار کار و دانشگاه تحقیق و کلی پرس و جو کردم تا به این نتیجه رسیدم که همین رشته را انتخاب کنم

زهره دربارۀ سختی رشته‌اش گفت: «سال اول کمی برایم سخت بود، آن هم به خاطر تغییر دوره، ولی سختی اصلی در سال سوم است. امسال درس‌ها به نسبت سخت‌تر شده‌اند. کدنویسی و برنامه‌نویسی را باید یاد بگیریم و این نیم‌سال پروژه سنگینی هم باید تحویل بدهیم.»

زهره ادامه می‌دهد: «ما از همان ابتدا، هر نیم‌سال یک کار عملی داشته‌ایم. یک نیم‌سال وبگاه (وبسایت) ساختیم و یک نیم‌سال طرز تهیه پوستر و کارت ملاقات را یاد گرفتیم. یک نیم‌سال هم برای درس برنامه‌نویسی بازی ساختیم. اگر دوست دارید در این رشته پیشرفت کنید و وقتتان را الکی هدر ندهید، باید زمان زیادی برای یادگیری بگذارید. شما نیامده‌اید رشته شبکه و نرم‌افزار که با رایانه بازی و وبگردی کنید.»

■ **حالا که به فضای مجازی اشاره کردی، برای ما بگو چطور می‌توان دانش آموز این رشته بود و درگیر فضای مجازی نشد؟**
 ■ وقتی دانش آموز این رشته باشید، تمام کارهایتان با رایانه پیش می‌رود، ولی باید حواستان را جمع کنید از این فضا به نفع خودتان بهره بگیرید؛ آن هم برای یادگیری و آشنایی با فناوری روز دنیا.

■ **می‌گویند کسانی که در رشته شبکه و نرم‌افزار درس می‌خوانند، تفکرشان هم رایانه‌ای می‌شود؟**

با زهره بوداگی در نمایشگاه یک هنرستان آشنا شدیم. آن هم زمانی که داشت با چند نفر از دانش‌آموزان پایه نهم دربارۀ رشته‌اش صحبت می‌کرد. زهره سال سوم هنرستان است و در شاخۀ فنی و حرفه‌ای رشته شبکه و نرم‌افزار درس می‌خواند. او دربارۀ نمایشگاه کمی برایمان توضیح داد و گفت: «این نمایشگاه برای آشنایی دانش‌آموزان پایه نهم با رشته‌های هنرستانی راه‌اندازی شده است. دانش‌آموزان با هماهنگی مدرسه به اینجا می‌آیند و با رشته‌های هنرستانی آشنا می‌شوند. اگر هم سؤالی داشتند، اولیای مدرسه راهنمایی‌شان می‌کنند.»

■ **قبل از انتخاب رشته، به این نمایشگاه آمده بودی؟**

■ بله. اتفاقاً ما هم زمان انتخاب رشته از طرف مدرسه به این نمایشگاه آمدیم.

■ **دیدن کارهای بچه‌ها کمکی به انتخاب رشته‌ات کرد؟**

■ خب بله. همین که با محیط هنرستان و رشته‌های آن آشنا شدم، کمک خوبی برایم بود. وقتی از رشته‌ای که قرار است انتخاب کنید، هیچ تصویر ذهنی نداشته باشید، انتخاب برای‌تان کار سختی می‌شود. ولی اگر بتوانید از رشته و آیندۀ درسی و کاریتان تصویر ذهنی داشته باشید، تصمیم‌گیری راحت‌تر می‌شود.

زهره دربارۀ چگونگی انتخاب رشته خودش گفت: «من ابتدا دوست داشتم رشته معماری را انتخاب کنم، ولی با کمی تحقیق و پرس و جو و با توجه به روحیۀ خودم، ترجیح دادم در این رشته درس بخوانم.»

■ **چطور تحقیق کردی؟**

■ بعد از اینکه موضوع را با پدر و مادرم مطرح کردم، اول سراغ یکی از بچه‌های رشته شبکه و نرم‌افزار رفتم و دربارۀ درس‌های این رشته پرسیدم.



می‌خندد و می‌گوید: «من هم گاهی حال خودم را با اصطلاحات رایانه‌ای بیان می‌کنم. انگار این‌طوری هم کلاسی‌هایم هم بهتر حالم را درک می‌کنند.»

■ **پس با این حساب، زهرا در دنیای صفر و یک خودش را چگونه به تصویر می‌کشد؟**

□ زهرا در دنیای رایانه برنامه‌ی خیلی گرافیکی ندارد. رابط کاربری خوبی هم ندارد. بیشتر با منطق سروکار دارد و با یک برنامه‌ی کاربردی سنگین کار می‌کند.

درس‌های تخصصی این رشته:

- سامانه‌ی عامل (سیستم عامل)
- مبانی رایانه
- بسته‌های نرم‌افزاری
- برنامه‌سازی
- سخت‌افزار
- شبکه‌های رایانه‌ای
- نرم‌افزارهای چندرسانه‌ای
- بانک اطلاعات

(این درس‌ها در شاخه‌ی کار و دانش متفاوت‌اند.)

وسایل و ابزار مورد نیاز:

اصلی‌ترین وسیله‌ی این رشته رایانه است.

ادامه‌ی تحصیل

ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی کاردانی پیوسته‌ی آموزشکده‌های فنی - حرفه‌ای، دولتی و آزاد و آموزشکده‌های علمی - کاربردی.

■ چه کاره می‌شویم؟

دانش‌آموختگان رشته‌ی شبکه و نرم‌افزار می‌توانند پس از اخذ دیپلم یا گذراندن دوره‌ی کاردانی، به عنوان کارورز (تکنسین) فنی، یا پس از دوره‌ی کارشناسی و کارشناسی ارشد به عنوان مهندس طراح بانک‌های اطلاعاتی، شبکه‌های رایانه‌ای، و وبگاه‌های اینترنتی و همچنین برنامه‌نویس یا مدیر پروژه، در مراکز دولتی یا خصوصی مشغول به کار شوند.

توانمندی‌های لازم:

- علاقه به یادگیری و مطالعه؛
- کنجکاوی و جست‌وجوگری؛
- داشتن ذهنی خلاق و نوآور؛
- داشتن پشتکار.

ورود به این رشته

برای ورود به این رشته می‌توانید هم از طریق هنرستان‌های کاردانش اقدام کنید و هم هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای. البته باید شرایط لازم را داشته باشید. دانش‌آموزانی که رشته‌ی شبکه و نرم‌افزار فنی و حرفه‌ای را انتخاب می‌کنند، می‌توانند در همه‌ی زمینه‌های رایانه دانش کسب کنند. هنرآموزان کاردانش به شکل تخصصی‌تر و جزئی‌تر وارد این رشته می‌شوند؛ مثلاً طراحی وب، برنامه‌نویسی رایانه و تعمیر عمومی رایانه.

رایانه و ریاضی

رشته‌ی شبکه و نرم‌افزار بر پایه‌ی علم ریاضیات بنا شده است. هنرجویان این رشته، پس از ورود به دانشگاه، باید درس‌های ریاضی آمار، احتمالات، معادلات دیفرانسیل و ریاضیات گسسته را بگذرانند. دانش‌آموزان هنرستانی باید علاوه بر درس‌های اختصاصی، در درس ریاضی هم دوچندان تلاش کنند تا در ادامه‌ی تحصیل به مشکل برخوردند.

برای تماشای آثار به‌دست‌آمده از تپه‌های باستانی استان کردستان که صنعتگران ایرانی دو تا سه هزار سال پیش آن‌ها را ساخته‌اند، لازم نیست سر به کوه، بیابان و جاده گذاشت. کافی است در مرکز شهر سنندج سری به «عمارت سالار سعید» زد. در تالارها و اتاق‌های آن قدم برداشت و پشت ویتترین‌ها مکث کرد. نزدیک به نیم‌قرن است که مردم شهر سنندج این خانه را به نام «موزه سنندج» می‌شناسند و یادگارها و میراث نیاکانشان را در میان اتاق‌های آن جست‌وجو می‌کنند. آثار موزه باستان‌شناسی سنندج در تالارهای زیبا، اتاق‌های نورگیر و حوض‌خانه جمع‌وجور عمارت چیده شده‌اند. حتی بخشی از اسباب و وسایل تاریخی را می‌توان در حیاط با صفای خانه که حوض و فواره‌ای در میان دارد، تماشا کرد. این موزه نه تنها وسایلی برای تماشای، که عمارتی دیدنی و تحسین‌برانگیز دارد.

عمارت تماشایی

بازدید از موزه باستان‌شناسی شهر سنندج

آثار زیویه

از جمله گران‌بهاترین اشیای موزه تزئینات طلایی آن هستند که زنان زیویه بر دست و گردن می‌پستند. این ارزش و بها تنها به‌خاطر جنس آن‌ها نیست، بلکه به‌خاطر ظرافت و استادی صنعتگران زیویه در ساخت آن‌ها و نیز قدمت آن‌هاست. زیویه محوطه‌ای باستانی در نزدیکی شهر سقز در استان کردستان است که سابقه سکونت در آن به ۳۵۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. مهم‌ترین بخش این محوطه قلعه‌ای است که زمانی مقر حکومت به حساب می‌آمده است و بسیاری از اشیای تاریخی زیویه در آنجا یافت شده‌اند.

کنجینه

فاطمه یزدی

موزه‌ای در بیرونی

موزه سنندج در بیرونی عمارت سالار سعید بر پا شده است. بیرونی بخشی از خانه‌های ایرانی بود که مهمان به آنجا راه داشت و معمولاً باشکوه‌تر از بخش اندرونی که مخصوص اهل خانه بود، ساخته می‌شد. تماشای موزه سنندج را می‌توان از همین‌جا، یعنی حیاط بیرونی عمارت، شروع کرد. بخشی از موزه از جمله خمره‌های سفالی، سنگ گورها و کتیبه‌های سنگی زیبا و پرنقش و نگار دوران اسلامی در گوشه و کنار همین حیاط به نمایش گذاشته شده است. عمارت سالار سعید ۱۵۰ سال پیش به سفارش قاضی بزرگ کردستان ساخته شده است.



راز خانوادگی



طبقه دوم موزه سنندج مخصوص اشیای دوران اسلامی است. اشیای این طبقه مانند این بشقاب که به خط زیبای کوفی تزئین شده‌اند، از مناطق دوری مانند ری، نیشابور و کاشان آمده‌اند. این سفال‌ها نقش‌هایی زیبا و لعاب‌هایی مرغوب داشتند. معمولاً کارگران کارگاه‌های تولید سفال از اعضای یک خانواده بودند تا فن‌های ساخت سفال و لعاب‌های درخشانی که روی آن‌ها می‌آمدند و آن‌ها را به شیئی ارزشمند تبدیل می‌کردند، مانند یک راز در آن کارگاه و خانواده بماند.

سنگ تراشان وسواسی

سنگ قبرها و کتیبه‌های سنگی از جمله دیدنی‌ترین اشیای موزه هستند که آن‌ها را باید در حیاط عمارت و در هوای آزاد دید. سنگ‌تراشان چنان در ساخت این سنگ قبرها و کتیبه‌ها وسواس و دقت داشتند که هر یک از آن‌ها به یک اثر هنری تمام‌عیار تبدیل شده است. آن‌ها در هنگام کار باید مراقب قلم و چکششان می‌بودند، چرا که یک ضربه اشتباه ممکن بود بخشی از نقش را از بین ببرد و سنگ غیرقابل استفاده شود. نکته دیگر این سنگ قبرها و کتیبه‌ها خط خوش و نقش‌های زیبایی هستند که در طراحی آن‌ها به کار رفته‌اند.

وسیله دفاع

این شمشیرها و خنجرهای مفرغی که در زمان ساختشان سلاح‌هایی با کارایی و اثربخشی بالا بودند، از آن جنگجویان مناطق غربی ایران هستند. مردمان ساکن غرب رشته‌کوه زاگرس مردمانی دلیر و جنگ‌جو بودند. غرب ایران به خاطر همسایگی با حکومت‌های جنگ‌جو و مهاجم همیشه در معرض خطر و محل جنگ و نزاع بود. سرسبزی و آبادانی این منطقه باعث وسوسه مهاجمان به لشکر کشی می‌شد. بنابراین ساکنان این نواحی برای دفاع از خود و سرزمینشان همیشه باید یکی از این شمشیرها در برشان می‌بود.



به راستی که این قرآن برای مؤمنان و ایمان آورندگان شفا و رحمت است و نسخه‌ای شفا بخش محسوب می‌شود؛ اگرچه در نگاه کردن به قرآن کریم هم خیر و برکت است و خواندن قرآن سفارش شده است (سوره مزمل / آیه ۲۰).

اما برای ما که فارسی زبان هستیم، خواندن و دانستن معانی قرآن مفید و سودمند است، تا علاوه بر بهره‌گیری از نورانیت قرآن، از دستورهای سرنوشت ساز کلام الله مجید فیض ببریم. همانگونه که گفته شد، قرآن مجید دستورالعمل صحیح‌زندگی کردن است و با پیروی از آن می‌توان به سعادت دنیا و آخرت رسید. برای آنکه بتوانیم بهتر از قرآن استفاده کنیم، باید به قرآن‌هایی که ترجمه دارند، مراجعه کنیم.

البته شاید با خواندن ترجمه برخی آیات نیز درک درستی از آن‌ها پیدا نکنیم. برای همین، لازم است علاوه بر ترجمه، به نوشته کسانی که آیات قرآن را شرح و تفسیر کرده‌اند نیز مراجعه کنیم. این کتاب‌ها به «تفسیر قرآن» مشهور هستند. از جمله تفسیرهای معتبر قرآن می‌توان به تفسیر «مجمع البیان» اثر مرحوم آیت الله طبرسی، «تفسیر المیزان» اثر مرحوم علامه سید حسین طباطبائی، «تفسیر نمونه» نوشته آیت الله مکارم شیرازی و جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم و «تفسیر نور» اثر حجت الاسلام قرائتی اشاره کرد.

با توجه به اینکه مفهوم برخی آیات را نمی‌توان از معنی ظاهری آن‌ها درک کرد، این مفسران هستند که با در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن یا با مراجعه به احادیث معتبر، آیه را شرح و توضیح می‌دهند و تفسیر می‌کنند. به کسی که قرآن را تفسیر می‌کند، «مفسر قرآن» گفته می‌شود.

آیات قرآن به «محکم» و «متشابه» تقسیم می‌شوند. آیات محکم معنی روشن و واضحی دارند و به تفسیر احتیاج ندارند؛ مثل آیه شریفه «قل هو الله احد» (سوره توحید / آیه ۱): بگو خداوند یکتاست. یا: «کلوا و شربوا و لاتسرفوا» (سوره اعراف / آیه ۳۱): بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

اما برخی آیات متشابه هستند، یعنی لازم است به وسیله آیات محکم تفسیر شوند تا معنی آن‌ها روشن و مشخص شود؛ مثل آیه «یدالله فوق ایدیهم» (سوره فتح / آیه ۱۰): دست خدا بالای همه دست‌هاست. مگر خداوند دست دارد که دست او بالای همه دست‌ها باشد؟!

اما وقتی به آیه «لیس کمثله شی» (سوره شورا / آیه ۱۱): هیچ چیز مثل خدا نیست) مراجعه می‌کنیم که آیه‌ای محکم است، این موضوع مشخص می‌شود که نه تنها خداوند دست و اعضا ندارد، بلکه هیچ چیز مثل خدا نیست. می‌توان فهمید که در اینجا منظور دست ظاهری نیست، بلکه منظور این است که قدرت خداوند فوق همه قدرت‌هاست. در قرآن کریم به طور مستقیم به آیات محکم و متشابه اشاره شده است (سوره آل عمران / آیه ۷). همچنین خواندن قرآن سفارش شده است. این کتاب، کتاب هدایت است (سوره بقره / آیه ۱) که ما را به سوی سعادت ابدی رهنمون می‌شود و برای فهم آیات آن لازم است با زبانش آشنا شویم. سپس می‌توانیم از قرآن‌هایی که ترجمه آیات را همراه دارند استفاده کنیم و برای اینکه معانی برای ما قابل فهم شوند، به تفسیرها رجوع کنیم و بیش از پیش از این کتاب هدایت بهره‌مند شویم.

آیا می‌دانید برخی از اسرار طبیعت و علوم در کتاب قرآن آمده‌اند که انسان از آن‌ها خبر نداشته و بشر با پیشرفت علم و فناوری به آن‌ها دست یافته است! برای مثال، از جاذبه زمین و زوجیت گیاهان و بسیاری علوم دیگر در قرآن سخن به میان آمده است.

«و تنزل من القرآن
ما هو شفا و رحمه للمؤمنین و
لا یزید الظالمین الا خسارا»
(سوره اسراء / آیه ۸۲)
و به وسیله قرآن، آنچه را شفا و رحمت
است برای مؤمنان نازل می‌کنیم
و بر ستمگران به جز خسران
نمی‌افزاید.

چرا قرآن محکم است

علی فرخی

کس مکش

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز کشتکار

اضطراب امتحان





سمیه کتاب را گذاشت روی جاکفشی و رو به مادرش گفت: «الان برمی‌گردم. پریا می‌فواد از این مغازه سر کوچه گل سر بفره.» مادرش افعم کرد و گفت: «غب دیگه یه گل سر رو خودش تنوایی می‌ره می‌فره. تو کبیا می‌ری آفه؟»

سمیه بند کتانی‌هایش را بست و جواب داد: «نمی‌شه. گل سر رنگ پیراهنش می‌فواد واسه عروسی داداشش. فشار روانی (استرس) داره، نمی‌تونه درس بخونه.»

مادر پرسید: «والا یعنی وسط امتحانا عروسی گرفت؟»

سمیه گفت: «عروسی بعد از امتحاناست.» بعد خواست در را ببندد که مادر رفعت جلوی در، دستگیره در را گرفت و نگذاشت در بسته شود و گفت: «والا دو هفته دیگه عروسیه؟ بیا برو تو، درست رو بخون.»

سمیه پایش را کوبید زمین که: «ا، مامان نمی‌شه. جلوی در دو ساعته منتظر من هستن!»

مادر پرسید: «مگه دیگه کیا هستن؟» سمیه گفت: «ترنم و فاطمه. آفه فانم مشاورمون گفته فشار روانی توی جمع دوستان کمتر می‌شه.»

پدر بزرگ سمیه که با آن‌ها زندگی می‌کرد، صدای اقباز را کم کرد و گفت: «سمیه، بابا، می‌فواهید منم پیام؟»

مادر در را به طور کامل باز کرد و گفت: «آره آقاچون، شما هم برید فشار روانی شون کمتر می‌شه.»

پدر بزرگ گفت: «آله سلیقه منم قبول ندارین و می‌گین قدیمی‌ام، رنگ بزنگ بابات بیار، ایناهاش مامانت هم نمونه سلیقه است.»

مادر گفت: «آقاچون، از دست شما! و زد زیر فنده. سمیه از فنده مادر و پدر بزرگ استفاده که نه، سوءاستفاده کرد و

از پله‌ها دوید پایین. مادر در حالی که کتاب سمیه را ورق می‌زد، گفت: «نگاه فقط دو تا درس فونده.»

سمیه فسته و رنگ پریده برگشت فانه. مادر گفت: «چون به لبم کردی. هی رنگ می‌زنم، می‌گی دارم میام. یه مغازه دیگه بریم...»

سمیه دراز کشید روی مبل و گفت: «وای، مامان خیلی کشمه، فشارم افتاده.»

پدر بزرگ شاهنامه را ورق زد و گفت: «چیزی بیرون پیدا نمی‌شد بفوری بیم جان؟» نلکه رفته بودید کویر لوت فرید!

سمیه کف دستش را کوبید روی پیشانی و گفت: «فاک بر، کویر لوت، هیچی نفوردم. نه، یعنی هیچی نفوندم.»

مادر گفت: «نگاه کن تو رو فرا از گشتگی داره هزیون می‌که. چرا یه چیزی نفورید غب؟»

سمیه: «وقت نشد مامان. هر جا می‌رفتم گل سر رنگ لباسش نبود.»

مگه لباسش چه رنگیه؟
ارغوانی، باقال‌های کهر بایی. البته شایرم

کهر بایی باقال‌های ارغوانی!
کرومش بالا فره؟

غب هنوز نفریده، ولی می‌فواد هتماً ترکیب این دو تا رنگ باشه.

سمیه گفت: «مامان با فشار روانی نمی‌شه درس فونده. فانم مشاورمون گفته هر چیزی رو که باعث فشار روانی می‌شه هیش کنین و بعد برای امتحانا حسابی درس بخونین. پریا فشار روانی گل سر برای عروسی داداشش رو داشت. با این فشار نمی‌شه درس فونده آفه!»

مادر گفت: آره غب، فشار روانیش خیلی هم مهم بوده.»

پدر بزرگ پرسید: «بالا فره فشارش حل شه؟ چیزی هم فرید؟»

سمیه گفت: «نه، چیزی نفرید.»
پدر بزرگ گفت: «بشین درس بخوان که فریزه آبه.»

فسار روانی در جمع

فرزانه مصطفی



خالی بندی

• سعیده موسوی زاده



شغل آینده من معمم است
نه همین درس و تکلیف زوری
همسر و خانه و پول و ماشین
واقعاً لازم‌اند و ضروری

کله من پر از نقشه‌مقشه است
نقشه‌هایی عجیب و خیالی
توی یک برج شیک و مسابی
شرکتی می‌زنم توپ و عالی

توی شرکت همه بی‌سوادند
پس خود من در آنجا مدیرم
یک مدیرعامل کله‌کنده
کم‌سوادم ولی بی‌نظیرم

شرکت من فقط اسم دارد
اسم آن شرکت پول و پاروست
هیف کاری مشفص ندارد
صاحب چند تا سطل و پاروست

دلیل اضطرابم آزمون است
همیشه توی خوابم آزمون است
غذا می‌فواهم از مامان، غذا نیست
پلو قیمه، کبابم، آزمون است
من از بابا اگر پولی بفواهم
جوایش نه، خوابم آزمون است
نه تغریغ و نه گردش، من فسیلم
فراوندا عزابم آزمون است؟
در اعماق اتاقم مثل یک روح
ته پاهم طنابم آزمون است
قفص نامرئی است و من اسیرم
نمی‌ترکد جابم آزمون است
دو هفته زل زدن بر سقف و دیوار
از آن‌ها بازتابم آزمون است
ریاضی مانده، فکرم توی کوچه است
نمی‌درسم، نقابم آزمون است
علوم این جا و فکرم سمت دریاست
نمی‌غرقم سرابم آزمون است
اگرچه می‌شود آینده روشن
اگرچه آفتابم آزمون است
اگرچه درس خواندن چیز خوبی ست
اگرچه ماهتابم آزمون است
الاهی وریقتد آزمون‌ها
که دندان فرابم آزمون است
ندارم دوستی جز درس و مشقم
اگر دشمن ببایم آزمون است
مدایم می‌زنم مامان که؛ پاشوا
همیشه غول خوابم آزمون است



بزرگوار

• سعیده موسوی زاده



ای کیو

ورویک کلاس ما
فکر نکن که کودنه
یه باسوار نابغه ست
که فوق العاده روشنه

آی کیوی این پسره
در فور سوت و امسنة
لطفه به لطفه، دم به دم
داره رکورد می زنه

پاسخ هر سؤال سفت
که گنگ و نامبرهنه
برای او ساده تر از
آب زرشک خورده

-کار طفال ما چیه؟
-جذب پنیر و روغنه
-بیدل دهلوی کیه؟
-کاشف سنگ آهنه

نشسته گفته: کوه آلپ
بین بوم و فریرنه
رفته نوشته: جاپرود
یه کوه جنب لندنه

با دو سه سال بررسی
روی هزار تا کنه
به این نتیجه می رسه
که چرشون کردگر نه

فلاصه هم کلاس ما
که روی اعصاب منه
تک آوره بلر شره
که تک بگیره یک تنه

راویان افبار و طوطیان شیرین گفتار چنین مکایت کنند که اشکبوس،
پهلوان تورانی، چنان که خواندی و دانی، هیکلی داشت همپون
دکل و در تنومندی ضرب المثل؛
تنه کات و هفتی، شکم سیلکس پک
دو بازو چو فولاد، فیگور تک
خوراکش سه تا بره با نصف گلاب
دو تا سطل دم نوش و یک بشکه آب
همی شیر در چشم او موش بود
پهل سانت متراژ ابروش بود
روزگار آن پهلوان به فیر و فوشی و شکار می گزشت تا روزی که
افراسیاب فرمان نبشت که اسب سواران باید آزمون دهند و
گواهی نامه اسب رانی گیرند؛ و گر نه چریمه شوند و به دارگاه روند.

چو آن یل فیر را شنید افم کرد
رفش زرد شد، قلبش آمر به در
بدان هیکل از آزمون ترس داشت
تنش ناگهان رو به سستی گذاشت.

مادرش چون حال او چنین دید، سی قوری گل گاوزبان و
سنبل الطیب دم کرد و به خوردش داد تا بلکه قوت قلب گیرد
و از ترس نمیرد. اما اتفاقه نکرد و پهلوان از بیم امتحان، پهل
شب در بستر بیماری افتاد تا روزی که آماده شد برای آزمون
اسب رانی به میدان پرود.

روانش پریشان و دل پر هراس
رفش رنگ دیوار و هیکل قناس
یکی گام در پیش و گامی به پس
و وجودش پر از تب، نبودش نفس

*ادامه داستان باشد تا وقت دیگر

گواهی نامه اسب رانی



امتحان تاریخی ریاضی!

اعظم سبحانیان

فانم ایرانی گفت: «بدو دفتر کیا بودی»
فیس و نفس زنان نشستم روی صندلی. برگه امتحانی را که گذاشت روی میز، فکر کردم اشتباه دیده‌ام. فکر کردم اصلاً ساعت امتحان را اشتباه کرده‌ام. فکر کردم مثل توی فیلم‌ها، زمان زندگی‌ام به آینده رفته. سرم را برگرداندم. مریم و لیلا توی ردیف کناری بودند. صورت‌م داغ شده بود. دست و پایم شروع به لرزیدن کردند. دستم را بالا بردم که فانم ایرانی به طرفم آمد: «پته امروز؟ اصلاً قاتی هستی‌ها»
«امروز ملکه امتحان تاریخ من من کنان گفت»
نداریم؟
- واقعاً که ملکه تو گروه نبودی؟ پیام داریم که فاش عوض شده با ریاضی!
ای ماهان، ای ماهان، چرا باید کوشی رو از من بگیرم وقت امتحان؟ سؤال یک را که خواندم، همه با سیاه شد. صدایی توی گوشم گفت: «تاج مسی من را نذیری؟»
صدای زنی گفت: «هه، تاجت واقعاً مضحکه!»
- ملکه دیوانه به تو ربطی نداره.
صدایی دیگر گفت: «چیز تاجتشم کور کردم زور باش بگو»
گفتم: «بیست هزار چشم»
- فوب کردم. فوب کردم.
زن گفت: «هی فواستی از ظلم‌هایی که کردم مقاله بنویسی نمره بگیر. فاک برسرت، الان دستور می‌دهم زندانی‌ات کنند»
صدای پیرمردی گفت: «باعث قحطی ۱۴۳۳ بتنگال که بود؟»
زیر لب گفتم: «چرپیل»
کسی محکم زد پس کلام و گفت: «دری درباره‌ی اون که سه‌هزار نفر رو کشت می‌نویسی؟ ملکه قرار نشر در مورد من بنویسی؟»
زن دوباره با صدای بلند فخرید: «هاهاها وای فرای من در تمام مرت عمر ۸۰ ساله‌ام پشین موهجور نفرت‌انگیزی نذیره بودم»
دوباره همه با سیاه شد. کسی توی سالن نبود. سردم بود سرد. فانم مدیر کمی آب به صورت‌م پاشید و گفت: «بهتری؟»
گفتم: «بیست هزار نفر کور شدند. سه‌هزار نفر از قحطی مردند. منم می‌میرم... این همه تاج آفه واسه چی؟»
فانم ایرانی، معلم ریاضی، برگه را جلوم گذاشت و گفت: «تو به پیره‌ای دفتر. از چه راهی این سوالاتی ریاضی رو حل کردی؟ فیلی عجیبه جواب سؤال یک بیست‌هزار بود. فقط تو درست حل کردی. جواب سؤال دو هم سه‌هزار بود. فقط تو این‌طوری حل کردی. تو سؤال آخری، جواب ۸۰ رو خطوری با فبر به دست آوردی؟ این راه‌مل‌ها فیلی عالی‌ان، خطوری این‌طوری شده؟ فقط به

سؤال رو جواب ندادی!
گفتم: «یکی رو آقا ممبرشان قهار حل کرد، یکی رو تار شاه و یکی رو هم ملکه وو، ملکه بی‌هم چینی»
فانم مدیر گفت: «والا زنگ بزنی مادرش بیاد دنبالش. هالش فیلی بره»
سرم را تکیه دارم به صندلی و چشم‌هایم را روی هم گذاشتم. ایستاره بودم کنار اهرام مصر که ناگهان فرعون عصباتی به من نزدیک شد...
- کند بزنی دفتر. چرا اسمی از من نذیری، با اون همه آتیش‌هایی که باروندم!
وشت زده چشم‌هایم باز شدند. صورت نگران مامان درست مقابل صورتم بود...



شهر بازی درخت

بازنه باعث می‌شود همه چیز به سمت زمین جذب شود، اما درخت کاری می‌کند که آب در ساقه‌هایش به معنای واقعی سر بالا برود.

ریشه درخت ورودی شهر بازی مولکول‌های آب است. مولکول‌های آب به صف شده‌اند و با بفرها و استرعامی‌کنم و تمنا دارم، وارد شهر بازی می‌شوند. آن‌ها از طریق فاصیبت چسبندگی و پیوستگی مولکول‌ها و موینگی آن‌ها به حرکت در می‌آیند و سوار تاب و سرسره و چرخ و فلک می‌شوند. یون‌ها ریل این چرخ و فلک را می‌پرفانند تا مولکول‌های آب بتوانند تا بالاترین شاقه‌ها هم برسند. مولکول‌های آب که عادت ندارند دست فالی چایی

بروند، به جای پول بلیت شهر بازی، یک مجموعه املاح و مواد مغزی را از فروشگاه‌های زیر فاکتی تهیه و به سلول‌های درخت تقدیم می‌کنند. بخشی از این هدایای خوردنی عبارت‌اند از: «پشمک نیتروژن، باقلوای پتاسیم، قطاب فسفر، گز منیزیم و هلوای گوگرد».

سلول‌های درخت هم ضمن قراردانی و تشکر فراوان، با استفاده از همین هله‌هوله‌ها و خوردنی‌ها رشد می‌کنند و از خوش‌حالی در برگ خود نمی‌گپند. به همین مناسبت، جشن و سروری بر پا می‌شود و درخت با میوه خود را پراغانی می‌کند؛ میوه‌های رنگارنگ و خوش‌مزه‌ای که با زحمت و کار و تلاش شبانه‌روزی یافته (سلول)‌ها و مولکول‌ها به بار نشسته‌اند.

پس بیایید بر قامت طبیعت
درخت بپوشیم
درخت بپوشیم
دانه‌دانه برای پرندگان
لانه بکاریم
تا روزی مسافری خستگی‌اش را
زیر سایه درخت پهن کند

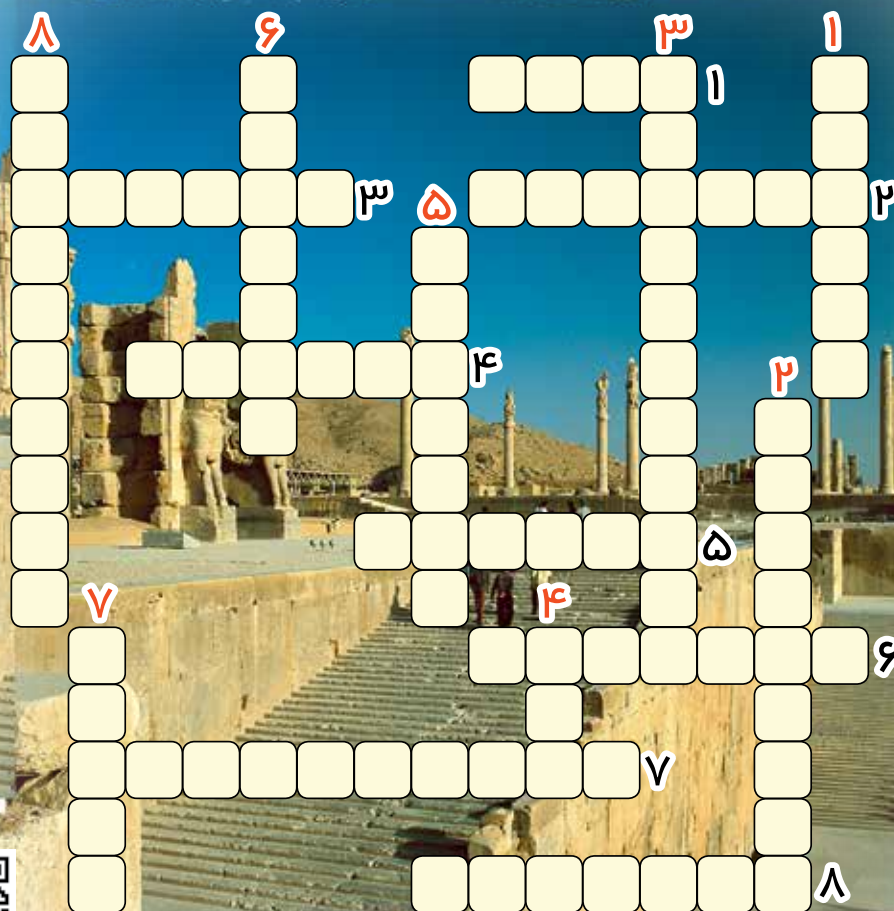


جدول

عنوان

افق

۱. نام یا لقبی که شاعر برای خود انتخاب می‌کند و در بیت آخر شعر می‌آورد. ۲. یکی از شیوه‌های خوش‌نویسی فارسی. ۳. منسوب به عرفان. ۴. یکی از قالب‌های شعری کوتاه که دو بیت یا چهار مصراع دارد و مانند رباعی، مصراع‌های اول و دوم و چهارم آن قافیه دارند، اما وزن آن با وزن رباعی فرق دارد. ۵. شعر یا نثری که ضد مدح باشد و برای مقاصد شخصی به کار می‌رود و سخنی گزنده و صریح و گاه توهین‌آمیز است. ۶. به شکل ظاهری و مضمون شعر گفته می‌شود. ۷. یکی از اقسام جمله. ۸. وقتی شخصی کاری را با سختی‌ها و دشواری‌های فراوان انجام می‌دهد، این اصطلاح به کار می‌رود.



حل جدول را ببینیم

عمودی

۱. نشانی در نگارش و املا که قبل از نقل قول، هنگام شمارش اجزای یک چیز، و جلوی کلماتی که می‌خواهیم معنی کنیم، قرار می‌دهیم. ۲. یکی از انواع ضمیر. ۳. یکی از ظریف‌ترین هنرهای مسلمانان برای ساخت و پرداخت حاشیه قاب تصویر یا متن که با انواع طرح‌ها و نقش‌های هندسی و گیاهی همراه است و برای تزیین حاشیه و سرفصل‌های برخی کتاب‌ها و در جلدسازی به کار می‌رود. ۴. یکی از انواع اسم در دستور زبان فارسی. ۵. کلمه‌ای که چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و محلی را که اتفاقی روی داده است توضیح می‌دهد. ۶. گونه‌ای از شعر نثر فارسی که شعر آزاد هم نامیده می‌شود. ۷. یکی از قالب‌های کهن و کلاسیک شعر فارسی که برای بیان مقاصدی مانند مدح و ستایش و مسائل اخلاقی و دینی و اجتماعی به کار می‌رود. ۸. سخن یا شعری که در توصیف و تمجید شخصی یا چیزی سروده یا گفته شود.

قلم زنی یکی از هنرهای قدیمی و سنتی ایران است. در این هنر به وسیله قلم‌های مخصوص فلزی روی ورقه‌های فلزهایی مانند نقره، مس و... نقش برجستگی‌ها و فرورفتگی‌های زیبایی ایجاد می‌شود. برای آشنایی با این هنر می‌توان با وسایل بسیار ساده‌ای، مانند خودکار، روی فویل‌های آلومینیومی نقش‌های زیبایی خلق کرد.

قلم زنی روی فویل

وسایل مورد نیاز

فویل ضخیم آلومینیومی، خودکار، طرح مورد نظر، قاشق فلزی و خط‌کش.

کاردستی

علی اکبر شریفی

طرز ساخت

۱. ابتدا طرح مورد نظر برای قلم زنی را روی یک برگ کاغذ آماده می‌کنیم.
۲. فویل ضخیمی به اندازه طرح مورد نظرمان تهیه می‌کنیم.
۳. برای صاف کردن فویل آن را بین صفحه‌های مجله قرار می‌دهیم و با کشیدن قسمت پشت گودی قاشق روی ورق کاغذ آن را صاف می‌کنیم.
۴. برگ کاغذ را با چسب نواری روی فویل و جایی که می‌خواهیم طرح اجرا شود وصل می‌کنیم.
۵. فویل را روی یک کتاب یا مجله می‌گذاریم. سطح زیر کار باید کمی نرم و ارتجاعی باشد.
۶. با خودکاری که نوک آن کمی گرد است، خط‌های طرح را روی فویل چاپ می‌کنیم. در حال انتقال دقت شود که خطی باقی نماند. بعد از انتقال کامل طرح روی فویل، کاغذ را با احتیاط از فویل جدا می‌کنیم.
۷. حال می‌توان انواع بافت‌ها را با خودکار روی فویل اجرا کرد:

● بافت نقطه‌ای با فشار نوک خودکار.

● بافت ساده خطی با انواع خط‌ها.

۸. هم بافت نقطه‌ای و هم بافت خطی را می‌توان از هر دو طرف فویل اجرا کرد. فشار خودکار روی فویل باید با دقت انجام شود تا آسیبی به آن نرسد.

۹. بعد از ایجاد فرورفتگی‌ها و برجستگی‌های دلخواه، با خط‌کش اطراف کادر طرح را مشخص می‌کنیم.

۱۰. با تا کردن قسمت‌های اضافه اطراف طرح به سمت داخل، استحکام حاشیه طرح بیشتر خواهد شد.

حال نوبت شما عزیزان است که خلاقیت خود را به کار بگیرید و تابلوهای قلم زنی زیبای خود را بسازید.



مراحل ساخت
کاردستی





زهرا اشرفی

سخن آخرین

رفتار کودک خردسال لیخند رضایت و اشک شادمانی را بر چهره مادر نشانده بود. مرتضی، از وقتی به دنیا آمده بود، با بچه‌های دیگر فرق داشت و آن روز، شاید سه سال بیشتر نداشت که رفتارش، مادر را آن‌گونه متحیر کرده بود.

مادر دیده بود که کودک سه ساله‌اش کت او را از کنار اتاق برداشته است و به آرامی به اتاق دیگری می‌برد. مادر کنجکاوانه به دنبال او تا آستان در رفت و با تعجب مشغول تماشای کودک خردسالش شد.

مرتضی کت مادر را به دوش انداخته بود و در حالی که آستین‌ها و لبه کت روی زمین کشیده می‌شد، رو به قبله، همان‌جا که مادر همیشه نماز می‌خواند، ایستاده بود و با ادای حرکات مادر، نماز می‌خواند.

قلب شادمان مادر گواهی می‌داد که فرزندش روزی مردی بزرگ خواهد شد ... و مرتضی سال‌ها بعد، حتی وقتی استادی بزرگ بود، اهمیتی که به نماز و زیبایی عباداتش می‌داد، همگان را خیره می‌کرد. او استاد بزرگ، شهید مرتضی مطهری بود. استاد شهید مرتضی مطهری اهمیت زیادی برای نماز قائل بود. ایشان هرگز با لباس خانه نماز نمی‌خواند؛ به‌خصوص نماز صبح را. هنگام فرا رسیدن زمان نماز، لباس پاکیزه و آراسته می‌پوشید و با ظاهری زیبا و آراسته به نماز می‌ایستاد. نماز را چنان به زیبایی می‌خواند که ... یکی از نزدیکان ایشان چنین نقل می‌کنند:

«در دانشکده الهیات که استاد مطهری در آن تدریس می‌کرد، نمازخانه کوچکی بود. روزی برای اقامه نماز به آنجا رفتم. استاد را دیدم که با وجود گرمی زیاد هوا، با عمامه و عبا در حال اقامه نماز بود. استاد نماز را آن‌قدر زیبا و با توجه قرائت می‌کرد

که مرا مجذوب نماز خود کرد. به جای اینکه به ایشان اقتدا کنم و نمازم را بخوانم، مشغول تماشای نمازشان شدم تا هنگامی که سلام نماز را گفت و مشغول ذکر و تسبیحات شد.»

سال‌ها بعد و در شبی که «گروه فرقان» استاد را در خیابان به شهادت رساند، فرزند ایشان این خاطره زیبایی به یادگارمانده از پدر بزرگوارش را نقل می‌کند:

سه‌شنبه، یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ بود. پدرم بعد از خواندن نماز، برای تنظیم و مرتب کردن کارهایش به کتابخانه رفت. من نیز که برای اقامه نماز، جانماز و مهر پیدا نکرده بودم، به کتابخانه رفتم تا یکی از جانمازهایی را بردارم که غالباً مهمان‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند.

پدرم به کتابخانه آمد و گفت: مجتبی در اتاق جا نماز هست، چرا از جانماز مهمان‌ها استفاده می‌کنی؟

خواستم علتش را توضیح بدهم که پدرم گفت: مسئله‌ای نیست. مهم خواندن نماز اول وقت است که از هر چیزی با ارزش‌تر و مهم‌تر است.

این آخرین سخنانی بود که از پدرم شنیدم و پس از لحظاتی، دوست پدرم برای



فاطمه یوسف زاده

دوستان خوب پاتوق

به پایان یک سال تحصیلی دیگر رسیدیم. کنار هم خواندیم و لذت بردیم. دم تک تک شمایی که خواندید رشد را معرفی می‌کنیم و بخش‌هایی از آثار شرکت کرده را باهم می‌خوانیم. لطفاً پاتوق را در تابستان فراموش نکنید. منتظر پیام‌ها و نوشته‌های شما هستیم؛ شما هم منتظر پاسخ ما در شمارهٔ مهرماه بعدی باشید. یادتان باشد دور از هوای داغ تابستان، توی قفسه‌های کتابخانه‌های محله و شهرتان، جهان‌های زیادی منتظرند تا شما در را باز کنید و واردشان شوید و کلمات بی‌شماری توی سرتان صبر می‌کنند تا شما قطارشان کنید و جهان خودتان را کشف کنید. پاتوق برایتان آرزوی موفقیت در عملیات اکتشاف، و تابستانی خوب و پر بار دارد. بدرود!

برنده‌ها

و اما برندهٔ مسابقه!
داستان «روز و شب»

نوشتهٔ فاطمه دوست‌خواه، ۱۳ ساله از تهران!

«یک روز بود و یک شب.

یک ماه بود و یک خورشید.

و مردمی که بی‌تفاوت به راز خلقت این دو، از کنارشان عبور می‌کردند. سحرگاه بود و بازی گرگ و میش، با برد روز به پایان رسید و بعد، روز، جهان را در آغوش گرفت. گرمای آغوشش زمین را گرم، و نور نگاه پر مهرش، امید دوباره برای زندگی می‌بخشید. با طلوع دوباره خورشید - قلب تپندهٔ روز - شهر به تکاپو افتاد. مردمان با مشغله‌های مختلف در خیابان‌های شهر، مثل خون در رگ‌های بدن، به حرکت درآمدند. روز با رضایت و غرور به جنبش شهر خیره شد. شهری که فقط با آمدن او به حرکت می‌افتاد.

غروب بود، شب بود و ماه، روز بود و خورشید.

غروب زیبایی بود. مانند جشنی که فقط برای آن دو تدارک دیده

شده بود. جشنی که تنها زمان ملاقات روز و شب با هم بود ...»

فاطمه عزیز! قبل از هر چیز، خیلی ممنونیم که در مسابقه شرکت کردی. این برای ما واقعاً ارزشمند است. داستان تو از بین همهٔ آثار رسیده دل‌داورهای ما را حسابی برد. زبان داستانت هماهنگ است و تصویرهای زیبایی که توصیف کرده‌ای، به‌خوبی در ذهن خواننده نقش می‌بندند. نکتهٔ مهم این است که داستانت از اول تا آخر کیفیت یک‌دستی دارد. یعنی وسط و آخرش هم به همان دقت اولش کار شده است. موضوع و لحن داستانت ما را به یاد داستان‌های نخستین و اساطیری می‌اندازد، اما جدید هم هست. اگر علاقه‌مند هستی می‌توانی اسطوره‌هایی را که دربارهٔ مفهوم‌های متضاد هستند، مطالعه کنی.

داستان‌های قدیمی جالبی دربارهٔ خیر و شر، روز و شب، یا زمستان و بهار وجود دارند. از نوشتنت معلوم است که هم خوانندهٔ خوبی هستی و هم از بازی کردن با زبان لذت می‌بری. حدس می‌زنیم خواندن آثار نویسنده‌های فارسی‌زبان برایت لذت‌بخش و الهام‌بخش خواهد بود. از تو صمیمانه ممنونیم که می‌نویسی! و تبریک می‌گوییم خانم نویسنده!

دو برگزیده دیگر غیر از برندهٔ اصلی
هم داریم:

داستان «درخت خوشبخت» نوشتهٔ نیایش جمالی، ۱۳ ساله از تبریز

«روزی از روزها، یک درخت بود که توی یک دره زندگی می‌کرد. درخت خیلی خوش حال بود. هوای دره خنک بود و از زیر پاهای درخت رودخانه‌ای می‌رفت. درخت کلی دوست داشت؛ مورچه‌ها و پرنده‌ها و آفتاب و ... یک روز یک بچه مار کوچک سبزرنگ که رویش خال‌های قرمز داشت، سرراشش چشمش به درخت افتاد. دید که ریشه‌های درخت چه خوش حال‌اند و چه بزرگ‌اند و چه شاخه‌های بلند و قوی‌ای دارد. درخت لبخند زده بود و چشم‌هایش را بسته بود. انگار که خواب بود. مار کوچک رفت جلوتر و یکی از ریشه‌های درخت را قلقلک داد. درخت خندید و چشم‌هایش را باز کرد ...»

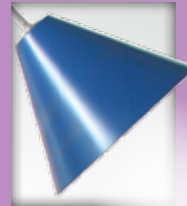
نیایش جان! داستانت هم بامزه است هم خیلی با احساس و زیباست. تو از کلمه‌ها و ترکیب‌ها و جمله‌های ساده استفاده کرده‌ای. خوب لازم هم نیست که یک اثر ادبی حتماً خیلی پیچیده باشد. تو موفق شده‌ای که با همین جمله‌های ساده احساسات ظریف و زیبایی را برسانی. باور کن این کار هرکسی نیست! ما خیلی دوست داریم نوشته‌های دیگری از تو بخوانیم. فکر می‌کنیم تو با هر چه بیشتر نوشتن، بیشتر و بیشتر شکوفا می‌شوی و مثل خورشید می‌درخشی. داستانت خیلی زود تمام شد. دوست داشتیم کلمه‌های گرم و صمیمی‌ات را بیشتر دنبال کنیم و از احوال و ماجراهای درخت خوشبخت باخبر تر باشیم. از اینکه در مسابقه شرکت کردی خیلی خیلی ممنون و خوش‌حالیم و به تو تبریک می‌گوییم!

داستان «سارا مسواک زدی؟» نوشته نوشاد نیکسار، ۱۲ ساله از بوشهر

«سارا به حرف‌های مامانش گوش نمی‌کرد. مامانش هر شب بهش می‌گفت: سارا مسواک زدی؟ و سارا هم می‌گفت: آره مامان. ولی مسواک نزده بود. یک روز که توی مدرسه داشت بازی می‌کرد، دندونش درد گرفت. همین که از مدرسه برگشت، دوید رفت توی دست‌شویی و شروع کرد به مسواک زدن. اما دردش خوب نشد. شب که شد مامانش گفت: سارا مسواک زدی؟ سارا دوباره دوید توی دست‌شویی و مسواک زد. اما دندونش شروع کرد به خون‌ریزی. می‌ترسید اگه به مامانش بگه، مامانش بفهمه که همه مدت به حرفش گوش نمی‌کرده. برای همین برگشت و رفت توی اتاقش.

اما خوابش نمی‌برد. همینطور که با زبونش می‌زد به دندونش، یهو دندونش افتاد و دهنش پر از خون شد. با گریه رفت بالای سر مامانش. صدایش زد و گفت: مامان جون دندونم افتاد! من می‌ترسم! مامانش خندید. اشکاش رو پاک کرد و گفت: چرا می‌ترسی؟ دندون همه آدم‌ها توی سن تو می‌افته و جاش دندون دائمی در می‌آد. سارا که هنوز می‌ترسید گفت: یعنی به‌خاطر اینکه مسواک نزدم نبود؟ یعنی دوباره دندونم در می‌آد؟ مامانش بغلش کرد و گفت: معلومه که نبوده. آره. دوباره دندونت در می‌آد. ولی این بار دیگه باید بیشتر حواست باشه. و حتماً مسواک بزنی. سارا گفت: یعنی دندون هم کلاسی‌هام هم می‌افته؟ مامانش گفت: آره. تو تنها نیستی.»

نوشاد عزیز! واقعاً از خواندن داستانت لذت بردیم. تو توانسته‌ای موضوع را به‌خوبی در ذهنت پرورش بدهی و معلوم است که این کلمه‌ها از یک ذهن فعال و باهوش برآمده‌اند. داستان تو هم آغاز دارد، هم گره، هم اوج و هم گره‌گشایی. یعنی همه چیز برای یک داستان تمام و کمال آماده است! ای کاش هر کدام از بخش‌ها را کمی بیشتر می‌نوشتی و آن‌قدر زود تمام نمی‌شد و ما می‌توانستیم سارا یا مادرش را بیشتر بشناسیم یا حتی ببینیم در ادامه چه ماجرای برایش پیش می‌آید. مشخص است که توانایی این کار را داری. ممنونیم که در مسابقه شرکت کردی. این برای ما خیلی ارزشمند است. منتظر نوشته‌های تازه‌ات خواهیم ماند.



داستان «قدبلند» نوشته پیمان هدایت، ۱۲ ساله از سستنج

«پدر و مادر پسرک او را بغلش کردند. نفس راحتی کشیدند. مادرش گفت: چطوری راه را پیدا کردی؟ پسرک گفت: من گم نشده بودم که! آقاآلاغره پیشم بود. پدرش گفت: آقاآلاغره دیگه کیست؟ پسرک گفت: نمی‌دانم، ولی کت و شلوار سیاهش زیر باران و توی جنگل خیس نمی‌شه. پدرش پرسید: قیافه آقاآلاغره چجوری است؟ پسرک به آن‌ها گفت: قدش آن‌قدر بلند است که صورتش دیده نمی‌شود. پدر و مادرش خیلی نگران بودند. ولی پسرک می‌گفت که آقاآلاغره دوست اوست و ازش مراقبت می‌کند...»

پیمان عزیز!! ایده داستان آن‌قدر محشر است که چشم‌هایمان موقع خواندنش ستاره‌ای شده بود! حتی اگر همین‌طوری هم آن را برای کسی تعریف کنی، احتمالاً بگوید: «خب؟ یا لا بگو بعدش چی شد؟! باید بدانی اینکه ایده جذابی پیدا کنی، توانایی خیلی بزرگی است. حالا که این استعداد بزرگ را داری، فقط می‌ماند اینکه بنویسی و بنویسی و بنویسی. ایده را که پیدا کردی، آن‌قدر باهات روی کاغذ بازی می‌کنی و بالا و پایینش می‌کنی تا بشود یک داستان درسته و کامل که می‌تواند توی جهان داستان‌ها روی پای خودش بایستد. در اینجا شخصیت آقاآلاغره خیلی جالب و مهم است، اما در داستان ناگهان کم‌رنگ می‌شود و نمی‌فهمیم چی شده است. البته همین کم‌رنگ شدن هم در یک داستان پخته و کامل می‌تواند از قصد باشد. همه چیز به مهارت و اندیشه نویسنده ربط دارد و آن هم با تمرین عملی و ذهنی درست می‌شود. با شرکت در مسابقه به ما لطف کردی. جهان به تو نیاز دارد مرد بزرگ، لطفاً بنویس.

آسودگی خیال



حتماً با کلمه بیمه آشنا هستید. بیمه موضوع مهمی است که همهٔ آحاد جامعه را شامل می‌شود. بیمه‌ها انواع متنوعی دارند و شما حداقل نام یکی دو مورد از آن را شنیده‌اید. بیمه موجب می‌شود ما هنگام روبه‌رو شدن با سختی‌ها و مشکلات خیالی آسوده داشته باشیم.

بیمه چیست؟

بیمه قرارداد یا پیمانی است که بر اساس آن، یک طرف قرارداد (بیمه‌گر) تعهد می‌کند که در ازای پرداخت وجه از طرف دیگر (بیمه‌گذار)، در صورت وقوع یا بروز حادثه‌ای ناخواسته، خسارت یا زیان وارد شده به بیمه‌گذار را جبران کند. پولی را که بیمه‌گذار به بیمه‌گر به صورت ماهانه یا سالانه می‌پردازد، «حق بیمه» و آنچه را که بیمه می‌شود، «موضوع بیمه» می‌نامند. بیمه‌گر همان شرکت بیمه‌ای است که در مقابل دریافت حق بیمه تعهد می‌کند، خسارت‌های احتمالی را که برای شخص ایجاد می‌شود، جبران کند.

انواع بیمه

بیمه انواع بسیار دارد که به چهار دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱. بیمهٔ اشخاص شامل بیمه‌های عمر، حادثه، درمان، مسافرت و ...؛
۲. بیمهٔ اموال، شامل اتومبیل، آتش‌سوزی، خطرات ناشی از صاعقه و رعدوبرق، انفجار، مهندسی، حمل و نقل، و ...؛
۳. بیمهٔ مسئولیت، شامل مسئولیت کارفرما در مقابل کارگر، بیمهٔ حرفه‌ای پزشکان، بیمهٔ مسئولیت در برابر همسایگانی که به موجب آتش‌سوزی یا انفجار خسارت می‌بینند و ...؛
۴. بیمهٔ خاص، مثل اینکه شخصی اسب خود را در برابر حادثه بیمه می‌کند، یا بیمهٔ پول موجود در صندوق، و ...

بیمهٔ شخص ثالث چیست؟

یکی از پر مخاطب‌ترین بیمه‌ها بیمهٔ شخص ثالث است. اجباری بودن این نوع بیمه بر اساس قانون، دلیل اصلی آشنایی مردم، به‌ویژه صاحبان وسایل نقلیه با این نوع بیمه است. اگر وسیلهٔ نقلیه‌ای تحت پوشش این بیمه نباشد، عواقب جبران‌ناپذیری برای او خواهد داشت. علت نام‌گذاری این بیمه به نام بیمهٔ شخص ثالث این است که شخص اول، همان مالک وسیلهٔ نقلیه یا بیمه‌گذار است. شخص ثانی (دوم)، شرکت بیمه یا بیمه‌گر است. و شخص ثالث، فرد زیان‌دیده غیر از رانندهٔ مقصر در حادثه است. هزینهٔ درمان و فوت و خسارت وارده به اموال

تمامی افراد زیان‌دیده تحت پوشش بیمه شخص ثالث قرار می‌گیرد. طبق قانون، داشتن بیمه شخص ثالث برای تمامی دارندگان وسایل نقلیه موتوری و سواری، مسافرتی، بارکش، موتورسیکلت و ... الزامی است. در رانندگی با هر وسیله نقلیه، احتمال تصادف و در پی آن ایجاد خسارات مالی و جانی وجود دارد. بیمه شخص ثالث بر اساس قانون مصوب، جبران مسئولیت مدنی همه خسارت‌های مالی و جانی (دیه) ایجادشده از سوی راننده مقصر برای شخص ثالث و دیه سرنشین خودرو و حتی راننده مقصر را جبران می‌کند. اگر بیمه شخص ثالث نداشته باشید، یا آن را تمدید نکرده باشید، در حادثه‌ای که مقصر شناخته شوید، تمام خسارت‌ها را باید خودتان بپردازید.

پرداخت حق بیمه برای بیمه شخص ثالث

اندازه اصلی محاسبه بیمه شخص ثالث و میزان پوشش‌های جانی و مالی که برای بیمه‌نامه منظور می‌شود، دیه کامل یک انسان در ماه حرام است. میزان دیه هر ساله در پایان سال و ابتدای سال جدید براساس تصمیم قوه قضاییه تعیین و اعلام می‌شود. در بیمه‌نامه شخص ثالث، نوع وسیله نقلیه بر پایه قدرت و تعداد سیلندر خودرو تقسیم‌بندی می‌شود. با بالا رفتن تعداد سیلندر، حق بیمه هم بیشتر می‌شود. بهترین زمان برای تمدید بیمه‌نامه شخص ثالث چند روز قبل از پایان تاریخ اعتبار بیمه‌نامه است. اگر وسیله نقلیه‌ای فاقد بیمه‌نامه شخص ثالث باشد، پلیس راهنمایی و رانندگی، ضمن صدور برگه جریمه، وظیفه دارد آن را توقیف و به نزدیک‌ترین پارکینگ منتقل کند.

بیمه شخص ثالث

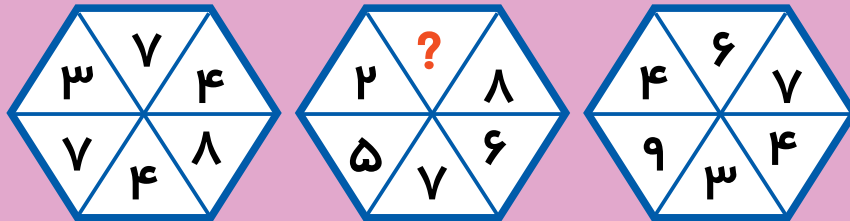
یکی بود یکی نبود، در دامنه‌های کوه شلمرود،
لاک‌پشتی زندگی می‌کرد که یا سر در لاک خود داشت یا آن‌قدر
آهسته راه می‌رفت که همیشه دیر به مقصد می‌رسید. مثلاً اگر راه می‌افتاد که
برای معالجه قولنجش به دام‌پزشکی برود، وقتی می‌رسید به در بسته می‌خورد و به قول خودش
گزشت و گزشت تا یک روز که نشست و برای خودش یک وسیله رفت و آمد ساخت؛ وسیله‌ای که
با انرژی فورشیری کار می‌کرد. اما با آن وسیله هم خیلی آرام حرکت می‌کرد، زیرا اگران بود که سپرش به
فرگوش‌ها و جوجه تیغی‌ها بفورد و اسباب در در سر بشود.
گزشت و گزشت تا سر از صندوق بیمه در آورد و خودرویش را بیمه کرد. از آن روز به بعد خیالش بیش
از هر ارامت شد و رانندگی با سرعت غیرمجاز را پیش گرفت. از لابه‌لای فرگوش‌ها لای می‌کشید
و کمتر به فکر جوجه تیغی‌ها بود. زیرا با خودش می‌گفت: «آله اتفاقی بیفته، بیمه خسارتش
رو می‌ده.»
گزشت و گزشت تا یک غروب که با سرعت برق و باد به خانه برمی‌گشت، خودرویش به درختی خورد
و کیچ و کوله شد، اما به‌فاطر لاک مملکش به خودش آسیب چندانی نرسید. او اصلاً ناراحت نشد. به بغری که
داشت او را با تاتر و تالم نگاه می‌کرد گفت: «وقتی بیمه کل خسارت وسیله ۱۴ رو می‌ده، چرا ناراحت باشم؟»
فردا وقتی به صندوق بیمه رفت، به او گفتند وسیله‌اش بیمه شخص ثالث است و بیمه بر نه نیست
که واهی بابت خسارت به آن تعلق بگیرد.
لاک پشت با لب و لوجه آویزان برگشت و سر در لاک نداشت فرو برد. دو روز بعد نامه‌ای
از اداره منابع طبیعی به دستش رسید و بابت درختی که شکسته بود،
از او درخواست غرامت شده بود.

نرمش ذهن

مجید عمیق...

۱

به این سه شش ضلعی خوب نگاه کنید. در یکی از آن‌ها جای یک عدد خالی است. با توجه به رابطه بین عددهای شش ضلعی‌ها، آیا می‌توانید عدد درست را حدس بزنید؟



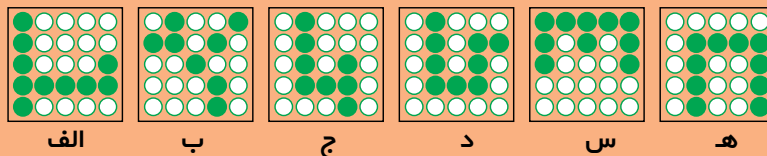
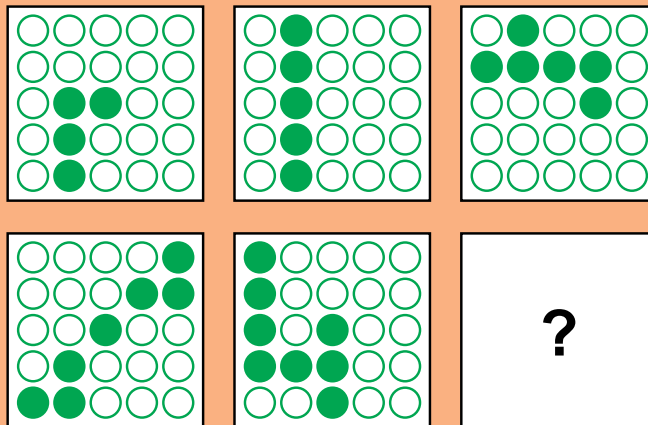
۳

یکی از این عددها با بقیه متفاوت است. آیا می‌توانید عدد مورد نظر را پیدا کنید؟ (راهنمایی: به هر کدام از عددها نگاه کنید تا رابطه هماهنگی با آن‌ها را پیدا کنید.)

۴۳۷۷
۳۹۵۴
۹۸۶۲
۸۴۵۴
۹۸۳۱

جای علامت سؤال، با توجه به رابطه‌ای که بین این عددها وجود دارد، عدد درست را حدس بزنید.

۲



معما

جواب معما را به دفتر مجله به نشانی صفحه بعد ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

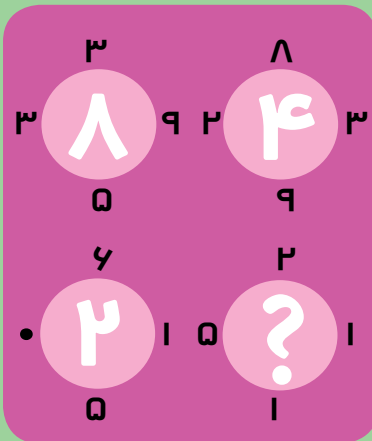
یک باستان‌شناس وارد یک غار می‌شود. برای خارج شدن از آن با چهار در روبه‌رو می‌شود:
۱. پشت در اول پوشیده از یخ است و او یخ خواهد زد؛ ۲. پشت در دوم دو تا کوسه ماهی هستند و او طعمه آن‌ها خواهد شد؛ ۳. پشت در سوم اتاقکی با گاز سمی است؛ ۴. پشت در چهارم چندین آینه است که نور خورشید را صدبرابر قوی‌تر می‌کنند و او به محض ورودش خواهد سوخت. او چگونه توانست خودش را نجات دهد؟

در این شکل که یک عمل تفریق را نشان می‌دهد، اعداد ۱، ۳، ۵، ۲ ارزش عددی میوه‌ها هستند. با یافتن ارزش عددی هر میوه، حاصل این تفریق‌ها را به دست آورید.

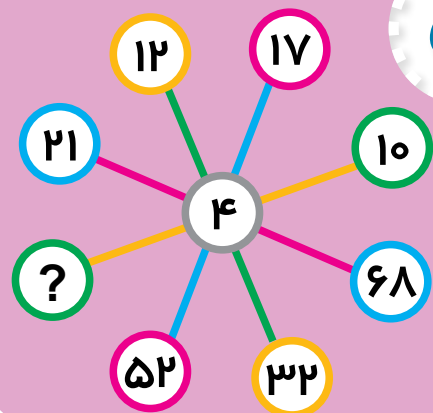
$$\begin{array}{r}
 \text{Coconut} + \text{Apple} + \text{Banana} \\
 - \text{Grapes} + \text{Banana} + \text{Banana} \\
 \hline
 \text{Apple} + \text{Banana}
 \end{array}
 \quad
 \begin{array}{r}
 \text{Apple} + \text{Banana} + \text{Coconut} \\
 - \text{Banana} + \text{Banana} + \text{Apple} \\
 \hline
 \text{Banana} + \text{Grapes}
 \end{array}$$

۴

جای علامت سؤال سؤال عدد مناسب را با توجه به منطق به کار رفته در سایر عددهای وسطی حدس بزنید.



جای علامت سؤال، با توجه به رابطه‌ای که بین این عددها وجود دارد، عدد درست را حدس بزنید.



سودوکو زیگزاکی

		۹		۸	۲		۵	
		۷	۴			۱		۳
		۸	۵	۲				
۱								
				۳				۲
۷								
						۴		
							۳	

در این جدول عددهای ۱ تا ۹ را، بدون تکرار شدن، در داخل محوطه‌های زیگزاکی قرار دهید. اما مانند سودوکوهای ۳ در ۳ (۹ تایی) عددهای ۱ تا ۹ نباید در ردیف‌های افقی و ستون‌های عمودی تکراری باشند.

۷

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

یک کلاغ چهل کلاغ نجومی

باورهای اشتباه و رایج در دنیای نجوم

حتماً مَثَل «یک کلاغ، چهل کلاغ» به گوشتان خورده است. جالب است بدانید، گاهی در دنیای علم هم پیش می‌آید خبری بین مردم پخش شود که واقعیت نداشته باشد. اما آن قدر همه درباره آن صحبت می‌کنند که دیگر کسی به دنبال دلیل علمی آن پدیده نمی‌گردد! خوش بختانه یا متأسفانه از این جور خبرهای عجیب و غریب در دنیای نجوم و فضا زیاد است. ستاره‌شناسی آن قدر گسترده است که گاهی دست‌یافتن به علت واقعی پدیده‌های نجومی برای اکثر افراد سخت می‌شود. در این شماره فقط چند تا از هزاران خبر و شایعه نجومی را با هم مرور می‌کنیم تا بدانیم حقیقت چیست!

راه آسمان

خاطره‌چی
تصویرگر: فرامرز کشتکار

ماه غول پیکر!

شاید برایتان پیش آمده باشد که گاهی ماه را بزرگ‌تر از همیشه در آسمان ببینید. گاهی هم شایعه می‌شود که در شبی خاص، ماه غول پیکر در آسمان ظاهر خواهد شد! مشاهده ماه غول پیکر بسیار چشمگیر و شگفت‌انگیز است. اما آیا واقعاً ماه بزرگ‌تر می‌شود؟ یا آن قدر به زمین نزدیک می‌شود که بزرگ به نظر می‌رسد؟ راستش را بخواهید هیچ کدام! در حقیقت همه چیز زیر سر خطای دید ماست!

اگر کمی فکر کنید خوب به یاد می‌آورید، هر بار که با ماه غول پیکر روبه‌رو شده‌اید، ماه در ارتفاعی پایین و نزدیک خط افق قرار داشته است؛ یعنی به تازگی طلوع کرده است. در این زمان به دلیل آنکه ماه نزدیک زمین است، اندازه آن با سایر جرم‌های زمینی، مثل کوه، درخت و ساختمان‌ها مقایسه می‌شود و بزرگ‌تر به نظر می‌رسد! همین.

یک راه بهتر برای اینکه مطمئن شوید ماه واقعاً بزرگ نشده، این است که انگشتان اشاره دو دست خود را به صورت ضربدری قرار دهید و ماه را از بین دو انگشتان ببینید (یعنی ماه را جدا از اجسام دوروبرش ببینید). در این صورت خواهید دید که ماه دیگر اندازه بزرگ خود را نخواهد داشت!



بیشتر بخوانیم

ایستگاه فضایی بین‌المللی:

زندگی در سرحد جهان

این کتاب مصور، ایستگاه‌های فضایی را، چه آن‌ها که در گذشته ساخته شده‌اند چه ایستگاه‌های مدرن و جدید، به مخاطب معرفی می‌کند. کتاب با تاریخچه ایستگاه‌های فضایی آغاز می‌شود. در فصل‌های میانی، سامانه‌های مورد نیاز برای حفظ عملکرد ایستگاه‌ها و آزمایش‌های قابل اجرا در آن محیط را توضیح می‌دهد و در انتها نیز درباره آینده ایستگاه‌های فضایی توضیحاتی داده می‌شود. نویسنده درباره طرز کار ایستگاه‌های فضایی، نحوه زندگی آدم‌ها در آن‌ها، رفت و آمد بین آن‌ها، و ... اطلاعاتی را ارائه کرده است.

مؤلفان: مهدی میرصفری، مهدی میرصفری

و سیدجواد موسوی ترکمانی

ناشر: موسسه فرهنگی مدرسه برهان

سال چاپ: ۱۴۰۱ | تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۶۷۷۴



خودکاریا مداد؟!

گاهی شایعات در قالب یک داستان زیبای آموزنده بیان می‌شوند. یکی از آن داستان‌ها از این قرار است: «در دهه ۱۹۶۰، ناسا با مشکل بزرگی مواجه شد: خودکارها به دلیل شرایط خلأ و نبود جاذبه در فضا کار نمی‌کردند! ناسا فوراً دست به کار شد و توانست طی یک برنامه یک و نیم میلیون دلاری خودکاری بسازد که در فضا هم می‌توانست بنویسد. کشور شوروی نیز با همین مشکل دست و پنجه نرم می‌کرد، اما آن‌ها راه حل کم‌دردسری برایش پیدا کردند: استفاده از مداد!»

داستان جالب و آموزنده‌ای بود، اما بهتر است بدانید این داستان اصلاً واقعیت ندارد و در حد یک شایعه بزرگ یا بهتر بگوییم اشتباه بزرگ است! زیرا خود ناسا اعلام کرد که چنین خبری صحت ندارد. در حقیقت معضل ننوشتن خودکارهای معمولی در شرایط بی‌وزنی، فضانوردان هر دو کشور را دچار دردسر کرده بود. هر دو پیش از اختراع خودکار فضایی از مداد استفاده می‌کردند، اما به دلیل بی‌وزنی، وقتی نوک مدادها می‌شکست، ممکن بود در فضا معلق بماند یا وارد مدار دستگاه‌ها شود و حتی هنگام تنفس فضانوردان وارد مجراهای تنفسی آن‌ها شود. البته مشکل بزرگ‌تری هم بود: مدادها و نوک گرافیتی

آن‌ها در مجاورت اکسیژن موجود در فضاییما قابلیت اشتعال زیادی داشتند و ممکن بود باعث آتش‌سوزی شوند!

سال‌ها بعد، پروژه تولید خودکار فضایی توسط فردی به نام فیشر راه افتاد و ناسا هم در این زمینه سرمایه‌گذاری خاصی نکرد. فیشر متوجه شد که فضانوردان به یک قلم ایمن‌تر و قابل اعتمادتر نیازمندند و یک خودکار تحت فشار جدید ساخت. او اولین نمونه خودکارش را برای مدیر «مرکز فضایی هوستون» فرستاد. خودکار توسط ناسا آزمون شد و از آن پس تا امروز از آن در پروازهای فضایی ناسا استفاده می‌شود. این پروژه به جز هزینه خرید خودکارها، هزینه دیگری برای ناسا نداشته است و سازمان فضایی شوروی نیز از همان زمان استفاده از خودکارهای فضایی را آغاز کرد.



دوماه در آسمان!

چندسالی می‌شود که با نزدیک شدن به اوایل شهریورماه، چنین خبرهایی به گوشمان می‌رسد: «مریخ به قدری به زمین نزدیک می‌شود و اندازه آن بزرگ می‌شود که ما شاهد دو ماه در آسمان خواهیم بود! این پدیده زمانی اتفاق می‌افتد که سیاره مریخ به نزدیک‌ترین فاصله خود به زمین می‌رسد. حتماً رأس ساعت ۱۲:۳۰ نیمه شب آسمان را تماشا کنید!»

همان‌طور که حدس می‌زنید، این خبر هم اشتباه و در حد شایعه است. اما بخش کوچکی از این خبر حقیقت دارد. یعنی گاهی سیاره مریخ واقعاً در فاصله بسیار نزدیکی از زمین قرار می‌گیرد. به این حالت مقابله مریخ با زمین می‌گویند. اما این نزدیک شدن به قدری نیست که سیاره مریخ به اندازه ماه دیده شود! آن هم بدون تلسکوپ! از آن گذشته، «مقابله بزرگ مریخ»، یعنی زمانی که مریخ به «نزدیک‌ترین» فاصله خودش به زمین می‌رسد، هر سال رخ نمی‌دهد. زیرا مدار زمین و مریخ دقیقاً هم شکل نیستند و کمی به شکل بیضی هستند. به همین دلیل این پدیده در دوره‌های طولانی رخ می‌دهد نه دوره‌های یک‌ساله!



قلعه بازی

همه ما دوست داریم بدن‌هایی قوی داشته باشیم و مثلاً بعد از کمی دویدن، احساس خستگی نکنیم. اما شاید خیلی از شما حوصله رفتن به باشگاه ورزشی را نداشته باشید. یا اینکه انجام تمرین‌های ورزشی برایتان سخت باشد. در این حال چه باید بکنید؟ بهترین کار این است که از بازی‌های پرتحرک کمک بگیرید. یک بازی خوب و پر از حرکت و جنب‌وجوش می‌تواند به خوبی برای شما جای تمرین ورزشی را بگیرد. یکی از این بازی‌ها را در این شماره می‌خوانید.

اسم بازی: قلعه

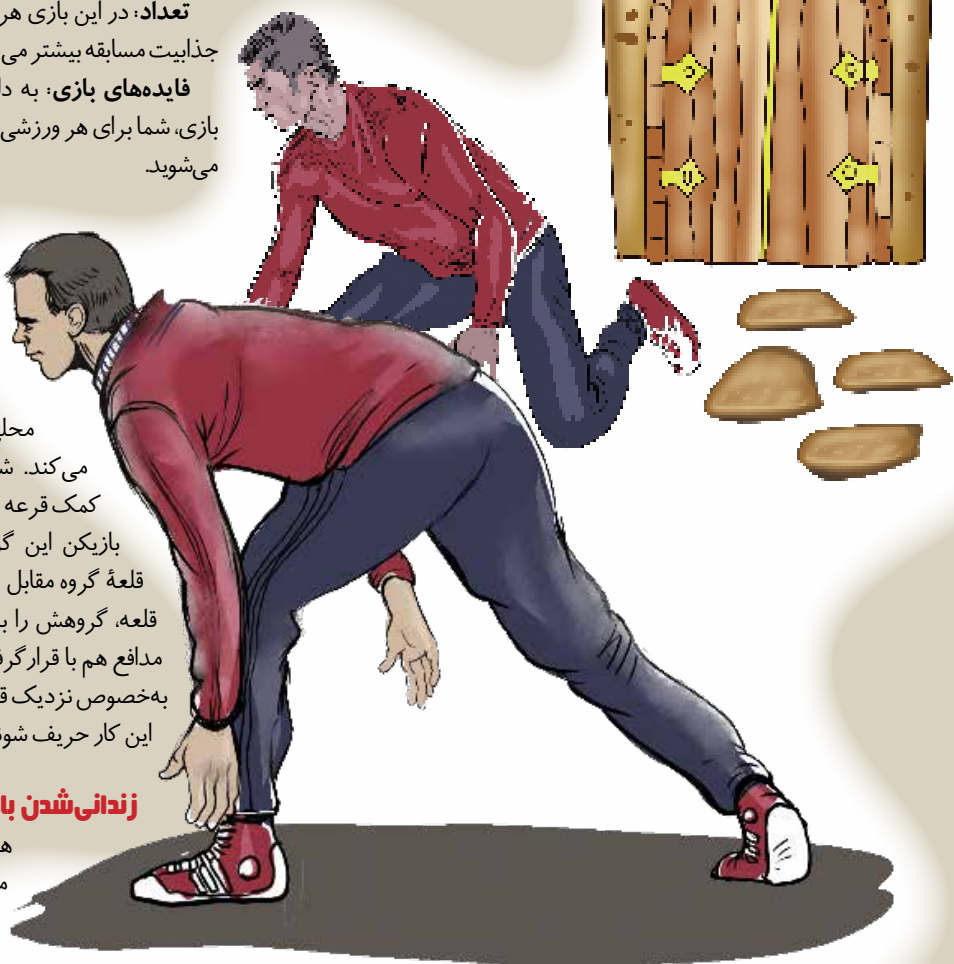
وسایل و ابزار موردنیاز: یک زمین مسطح و بزرگ
تعداد: در این بازی هر چه تعداد نفرات بیشتر باشد، جذابیت مسابقه بیشتر می‌شود.
فایده‌های بازی: به دلیل دویدن‌های فراوان در این بازی، شما برای هر ورزشی که نیازمند دویدن است، آماده می‌شوید.

گروه‌بندی نفرات

در بازی قلعه نفرات در ابتدا باید به دو گروه تقسیم شوند. هر گروه در یک سوی زمین مسابقه قرار می‌گیرد و محلی را به عنوان قلعه خود انتخاب می‌کند. شکل بازی چنین است که به کمک قرعه یکی از دو گروه انتخاب می‌شود. بازیکن این گروه تلاش می‌کند خود را به قلعه گروه مقابل برساند و با زدن دست خود به قلعه، گروهش را برنده مسابقه کند. نفرات گروه مدافع هم با قرار گرفتن مناسب در زمین مسابقه و به خصوص نزدیک قلعه خود، تلاش می‌کنند مانع از این کار حریف شوند.

زندانی شدن بازیکنان

هرگاه یکی از بازیکنان گروه مدافع موفق شود بازیکن مهاجم را لمس کند، بازیکن مهاجم دستگیر می‌شود. به قلعه گروه مدافع می‌رود و آنجا زندانی می‌شود. پس از آن، نفرات گروه مهاجم



تلاش می‌کنند خود را به بازیکن دستگیر شده برسانند و با زدن دست خود به دست او، آزادش کنند. گروه مدافع هم باید مانع از این اتفاق شود و علاوه بر حفظ یار زندانی شده، نفری را هم که به کمک او آمده است مهار کند. به این ترتیب، یک نفر دیگر به زندانیان گروه مدافع اضافه می‌شود.

روشی ویژه برای گمراه کردن گروه مدافع

گروه مهاجم که یک یا چند بازیکن خود را دستگیر شده می‌بیند، می‌تواند هم‌زمان بیشتر از یک عضو خود را به سوی قلعه حریف بفرستد. هر چه تعداد نفراتی که راهی قلعه گروه مدافع می‌شوند بیشتر باشد، قطعاً کار مدافعان برای محافظت از قلعه خود سخت‌تر می‌شود. البته اگر گروه مدافع خوب دفاع کند، می‌تواند بیش از یک بازیکن گروه مهاجم را دستگیر کند.

یک راه برای نجات دادن خود از دست مدافعان

گاهی اوقات ممکن است بازیکن مهاجم پس از دویدن در طول زمین بازی متوجه شود راهی برای رساندن خود به هم‌گروهی‌های دستگیر شده ندارد و اگر بیشتر در طول زمین بدود، ممکن است دستگیر شود. در این حالت او می‌تواند قبل از لمس شدن توسط گروه مدافع، بکوشد به قلعه گروه خود باز گردد و به این ترتیب از دستگیر شدن نجات پیدا کند.

زمان بازی

بازی قلعه زمان ثابتی ندارد و بسته به شرایط و تعداد نفرات می‌تواند زیاد یا کم شود. البته از آنجا که می‌توان این‌گونه بازی‌ها را در حیات مدرسه انجام داد، زمان بازی هم بسته به شرایط بازیکنان است. مثلاً آن‌ها می‌توانند زمان زنگ تفریح را زمان بازی خود قرار دهند.

برنده بازی

اگر در این رقابت مدافعان موفق شوند تمام بازیکنان گروه مهاجم را دستگیر کنند، برنده یک دور مسابقه می‌شوند. اما اگر زمان مشخص شده برای بازی تمام شود و مدافعان موفق نشوند تمام نفرات گروه مهاجم را دستگیر

کنند، این گروه مهاجم است که برنده بازی می‌شود. به همین خاطر، دویدن خوب به‌تنهایی در این بازی کافی نیست و برای بیرون فرستادن نفرات مهاجم از قلعه باید زمان‌بندی مناسب و برنامه صحیحی داشت.

وقت‌کشی نکنید!

یکی از راه‌هایی که گروه مهاجم می‌تواند برتری خود را حفظ کند، این است که سعی کند نفرات خود را به گونه‌ای به سمت قلعه حریف بفرستد که تا انتهای بازی حتماً یکی از آن‌ها همچنان در قلعه خود حضور داشته باشد. به این ترتیب برنده بازی شود. در چنین حالتی، گروه مدافع حتماً باید نفرات خود را نزدیک قلعه مقابل داشته باشد تا در صورت خروج بازیکن مهاجم از قلعه، دیگر احتمال بازگشت او به قلعه‌اش نباشد. البته هدف از این بازی دویدن با سرعت بالاست و فرار از دست بازیکنان مقابل قلعه برای چالاکي بسیار مفید است. به همین خاطر بهتر است برنده شدن ملاک و مبنای نباشد و بازیکنان سعی کنند با تمام وجود لذت ببرند.



یاد دوست

لحظه‌های فیروزه‌ای

مجید ملامحمدی

دوباره به گردن الاغ خود زد و افسارش را سفت کشید. حرکت الاغ تند شد. به دوراهی که رسید، نیم‌چرخ زد و از روی یک جوی پر آب که در کنار انبوهی درخت بود، پرید. جلال نزدیک بود از پشت الاغ پایین بیفتد. عصبانی شد و گوش راست الاغ را کشید. الاغ پوزه لرزاند، اما به راهش ادامه داد. ناگهان جلال در فکر شد. یاد فکر توی کله‌اش افتاد که به خاطر آن به طرف بالاروستا راه افتاده بود.

- من آدم خوبی نیستم. من گناهکار هستم. دیشب چندبار سر مادرم داد زدم و با حرف‌های زشت دلش را شکستم. اما زود پشیمان شدم و از او عذرخواهی کردم. چه فایده! مادرم به خاطر آن حرف‌ها هنوز هم گرفته و غمگین است. به همین خاطر مطمئن هستم که آن گناه از دلم پاک نشده است. جلال وارد بالاروستا شد. به این و آن سو و آن سوی خود نگاه کرد. افسار الاغش را کشید. الاغ ایستاد. گوشی همراهش را از جیبش بیرون کشید. شماره آقا سید را پیدا کرد. خواست به او زنگ بزند، اما هول کرد و با خودش گفت: نه. نباید بگویم. می‌ترسم آقا سید ناراحت بشود و دوستی‌مان به هم بخورد. بهتر است به روستایمان برگردم!

عرق‌ریزه‌ها مثل جویبار کوچکی روی شقیقه‌هایش جاری شدند. مردد شد. راه زیادی را آمده بود. حس می‌کرد گرمای سوزان برایش آزاردهنده است و باید به جایی برود که سایه خنکی دارد. دوباره انگشتش روی دکمه‌های گوشی رفت. بی‌اختیار شماره گرفت.

- الو، سلام آقا جلال، خوبی؟

- آقا سید سلام. مخلص شما هستم. من آمدم بالاروستا!

- به به چه خوب، خوش آمدید. قربان قدم‌های شما.

به دل جلال آرامش افتاد. آقا سید روحانی بالاروستا بود و در کنار کار طلبگی در مزرعه کوچکش کشاورزی هم داشت.

- شما الان کجایی آقا سید؟

- خوب معلوم است. دم اذان ظهر است و من مسجدم.

جلال یاد وقت نماز ظهر افتاد. فوری الاغش را حرکت داد. به مسجد که رسید، از الاغش پایین پرید. افسار آن را به درختی بست و وارد مسجد کوچک بالاروستا شد. آقا سید را دید که دارد جانماز خود را جلوی محراب باز می‌کند. فوری طرف او رفت و سلام کرد. آقا سید بغلش کرد و با او به گرمی سلام و احوال‌پرسی کرد. جلال باز هم یاد آن موضوع افتاد. دلش به تاپ‌تاپ افتاد و سربه‌زیر گرفت. آقا سید با تعجب پرسید: «چیزی شده آقا جلال؟»

جلال گفت: «نه، نه، یعنی آره!»

آقا سید گفت: «بگو چی شده؟ راحت باش. من دوست صمیمی تو هستم.»

جلال کمی آرام شد و گفت: «من دیشب یک گناه بزرگ کردم. سر مادر پیرم داد زدم و به او حرف‌های زشتی زدم. فوری هم پشیمان شدم و از او عذرخواهی کردم. اما دائم آن صحنه بد به ذهنم می‌آید. فکر می‌کنم خدا مرا نبخشیده است!»

آقا سید دست او را گرفت و با گرمی فشار داد. سپس گفت: «من یک خاطره کوتاه برایت تعریف می‌کنم. تو هم خوب گوش کن.»

صف‌های نماز جماعت در مسجد مدینه بسته شده بود. همه آماده شنیدن اذان بودند. ناگهان مردی با چهره‌ای نگران، در حالی که سرش را پایین انداخته بود، پیش پیامبر خدا (ص) آمد. بعد با صدای لرزان و خجالت‌زده گفت: «ای رسول‌خدا (ص)، من مرتکب گناهی شده‌ام که...»

پیامبر خدا (ص) فوری برخاست؛ چون نماز شروع شده بود. مرد هم به صف نماز گزارها پیوست. همین که نماز تمام شد، به سرعت به سراغ پیامبر خدا (ص) رفت. پیامبر خدا (ص) به او نگاه کرد. مرد با خجالت به او گفت، من یک گناه کرده‌ام؛ گناهی که... پیامبر خدا (ص) با مهربانی پرسید: «آیا اکنون با ما نماز خواندی؟» مرد جواب داد: «بله خواندم.» پیامبر خدا (ص) پرسید: «مگر به خوبی وضو نگرفته بودی؟» مرد جواب داد: «بله ای رسول خدا (ص)!» حضرت محمد (ص) با آرامی و مهربانی گفت: «این نمازی که خواندی، کفاره گناه تو بود!»

جلال فوری پرسید: «کفاره گناه یعنی چی آقا سید؟» آقا سید گفت: «یعنی اینکه گناه آن مرد به خاطر نماز خواندن بخشیده شد.» ناگهان صدای اذان از مسجد کوچک بالاروستا بلند شد. جلال آستین‌هایش را بالا زد و با خوشحالی رفت تا برای نماز وضو بگیرد. آقا سید گفت: «جلال جان زودتر بیا که الان نماز شروع می‌شود.»





ماهِ مهرِ بانی

بیلا جلیلی

۲ اردیبهشت: عید فطر

عید فطر روز اول ماه شوال، پایان یک ماه روزه‌داری ماه رمضان، و مهم‌ترین اعیاد مسلمانان است. آداب و احکام خاصی برای شب و روز عید فطر گفته شده است؛ از جمله احیا، خواندن نماز و دعا، قرائت قرآن، غسل، و زیارت **امام حسین (ع)**. در این روز روزه گرفتن حرام و پرداخت زکات فطره بر مسلمانان واجب است. این روز در کشورهای اسلامی تعطیل رسمی است. مسلمانان در این روز نماز عید را به جماعت برگزار می‌کنند و طبق آداب و رسوم خودشان جشن می‌گیرند.



۶ اردیبهشت: شهادت امام جعفر صادق (ع)

امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان و فرزند امام محمد باقر (ع) است. از خصوصیات بارز ایشان می‌توان به علم فراوانشان اشاره کرد. امام صادق (ع) به دلیل ضعف حکومت اموی، فعالیت علمی بسیار بیشتری نسبت به دیگر امامان شیعه داشت. امام صادق (ع) برای ارتباط بیشتر با شیعیان، پاسخ به سؤال‌های شرعی آن‌ها، دریافت وجوه شرعی و رسیدگی به مشکلات شیعیان، سازمان و کالت را تشکیل داد. فعالیت این سازمان در زمان امامان بعد گسترش پیدا کرد و در غیبت صغرا به اوج رسید. ایشان به فقرا کمک بسیار می‌کرد و برایشان غذا می‌برد، به طوری که بخشندگی امام بین مردم زبانزد بود. او همچنین اهل زهد، عبادت، روزه‌داری و تلاوت قرآن بود.

امام جعفر صادق (ع) روز ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری قمری و در سن ۶۵ سالگی به دستور منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) مسموم شدند و به شهادت رسیدند. مرقد مطهر ایشان در قبرستان بقیع واقع در مدینه منوره در کنار قبر پدر، پدر بزرگ و عمویش، امام حسن مجتبی (ع)، قرار دارد.



۱ اردیبهشت: روز جهانی قدس

آخرین جمعه ماه مبارک رمضان «روز جهانی قدس» نام دارد که این روز در تاریخ اسلام و منطقه خاورمیانه جایگاه بسیار مهمی دارد. حضرت **امام خمینی (ره)**، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران که خود از چهره‌های برجسته اسلام است، با درایت و دوراندیشی این روز را نام‌گذاری کرد تا ملت‌های مسلمان جهان بعد از حضور در ضیافت الهی و روزه داری با هم‌بستگی و اتحاد اهمیت روز قدس و دفاع از ملت مظلوم فلسطین را به جهانیان نمایش دهند و در برابر ظلم بپاخیزند. روز قدس نمادی برای حمایت از آزادی ملت‌های مظلوم است که در برابر استعمار و تجاوز زورگویان با دستانی خالی در برابر آن‌ها ایستادگی، مبارزه و مقاومت می‌کنند.

۳ اردیبهشت، روز بزرگداشت شیخ بهایی؛ روز ملی‌کار آفرینی

در آبان ماه سال ۱۳۸۶، با مصوبه «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، روز سوم اردیبهشت، روز تولد شیخ بهایی، در تقویم کشورمان به‌عنوان روز ملی کارآفرینی نام‌گذاری شد. مهم‌ترین خدمات علمی و عمرانی شیخ بهایی در رونق بخشیدن به شهر اصفهان ساخت مسجد امام و حمام شیخ بهایی، مطرح کردن فکر ایجاد شهر نجف‌آباد و طراحی آن، تقسیم آب زاینده‌رود، ساخت قنات زرین کمر و تعیین سمت قبله مسجد امام اصفهان است.

از این دانشمند نامدار قرن دهم و یازدهم هجری حدود ۹۵ کتاب و رساله در زمینه سیاست، حدیث، ریاضی، اخلاق، نجوم، عرفان، فقه، مهندسی، هنر و فیزیک بر جای مانده است. ۱۷ ساله بود که پدرش توسط شاه طهماسب به مقام «شیخ الاسلام قزوین» رسید. او به مدت ۱۴ سال در این منصب مشغول به کار بود که در سفرش برای زیارت خانه خدا در بحرین در گذشت. شیخ بهایی پس از مرگ پدر در قزوین ماند و از استادان فیض برد. او در سن ۴۳ سالگی شیخ الاسلام اصفهان شد و تا پایان عمر در دربار صفویان از خدمات او استفاده کردند. آرامگاهش در جوار بارگاه امام هشتم در مشهد قرار گرفت.



۱۰ اردیبهشت: روز ملی خلیج فارس

روز دهم اردیبهشت روزی است که سپاه ایران به فرماندهی امام قلی خان با رشادت‌های خود پر تغالی‌ها را که به مدت ۱۱۷ سال بر سواحل جنوبی کشور تسلط داشتند، شکست داد.



۲۵ اردیبهشت: روز بزرگداشت فردوسی

۲۵ اردیبهشت‌ماه روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر حماسه‌سرای بلند آوازه ایران زمین، است که با خلق «شاهنامه»، به زبان فارسی جانی دوباره بخشید. حکیم ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۱۹ خورشیدی در روستای «پاژ» شهرستان توس خراسان متولد شد.

شاهنامه فردوسی اثری حماسی و منظوم مشتمل بر ۶۰ هزار بیت است که امروز برای ما ارزش بسیاری دارد. این اثر داستان‌هایی را در زمان حکومت‌های پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به تصویر می‌کشد. شاهنامه را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

اسطوره‌ای: از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون
پهلوانی: از خیزش کاوه آهنگر تا مرگ رستم
تاریخی: از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا گشایش ایران به دست اعراب

۱۲ اردیبهشت:

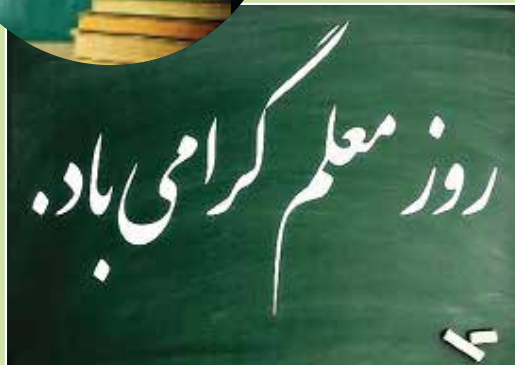
شهادت استاد مرتضی مطهری،

روز معلم

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شهادت استاد مرتضی مطهری در روز ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان، این روز به عنوان روز معلم نام‌گذاری شد.

پایه و اساس جامعه به تعلیم و تربیت افراد آن بستگی دارد و معلم بعد از والدین مهم‌ترین نقش را در تعلیم و تربیت اجتماع دارد. شهید مطهری قبل از انقلاب ۱۳۵۷ استاد دانشگاه تهران بود. او در دهه ۱۳۵۰ شمسی، به توصیه امام خمینی (ره) هفته‌ای دو روز در حوزه علمیه قم تدریس می‌کرد و هم‌زمان در تهران نیز جلسه‌های درس خود را در منزل تشکیل می‌داد. شهید مطهری، مباحث پیچیده اسلامی را به روش ویژه خود و با زبان روز در اختیار مخاطبان قرار می‌داد.

استاد مطهری در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۱ در مسجد الجواد، مسجد جاوید و مسجد ارک و دیگر مراکز دینی تهران سخنرانی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ ممنوع‌المنبر شد. شهید مطهری برای ترویج معارف اسلامی تلاش فراوانی کرد و آثار بسیاری پدید آورد. او در کتاب‌هایی مثل «داستان راستان» روایات اخلاقی و دینی را به شکل داستان‌های پرجاذبه فارسی درآورد. همچنین، علوم اسلامی مانند فقه، عرفان و فلسفه اسلامی را به زبان ساده، در کتاب‌هایی مانند «آشنایی با علوم اسلامی» مطرح کرد. کتاب‌های او در موضوع‌های دینی بارها به زبان‌های گوناگون منتشر شده‌اند.



رازهای داستان‌نویسی

مهارت
نویسندگی

این آخرین مطلبی است که در این صفحه می‌نویسم. در هفت شماره گذشته سعی کردم درباره چند مبحث کلی صحبت کنم و تعدادی از مهم‌ترین عناصر داستان‌نویسی را معرفی کنم. شک نکنید که این مطالب برای یادگیری داستان‌نویسی کافی نیستند. من تنها ابتدای راه را به شما نشان دادم و زحمت ادامه مسیر با خودتان است؛ مسیری که انتها ندارد. هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند ادعا کند که بر قله نویسندگی ایستاده است و هیچ فرصتی برای بهتر شدن و پیشرفت ندارد.

در این شماره که آخرین فرصت من برای صحبت کردن با شماست، می‌خواهم به چند موضوع که احتمال دارد سؤال ذهنی شما باشد، جواب بدهم. اگر سؤال‌های بیشتری دارید، از طریق راه‌های ارتباطی مجله با ما در میان بگذارید.

ویدئو

آیا در کلاس‌های داستان‌نویسی حرکت کنم یا خیر؟

به این سؤال جواب‌های متفاوتی داده شده‌اند. بعضی از استادان معتقدند که از کلاس‌های داستان‌نویسی، نویسنده خارج نمی‌شود. آن‌ها می‌گویند همان‌طور که نویسنده‌های بزرگ تاریخ به صورت خودجوش و غریزی نوشتن را شروع کردند، هر علاقه‌مندی هم می‌تواند بدون این کلاس‌ها و تنها به کمک استعداد و تلاش خودش نویسنده شود.

عده‌ای هم نظر مخالف دارند. این دسته می‌گویند داستان‌نویسی هم مانند سایر علوم، به آموزش اصول و مبانی نیاز دارد. شما همان‌طور که برای یادگیری ریاضیات باید سر کلاس ریاضی بنشینید، برای یاد گرفتن داستان‌نویسی هم باید از یک معلم کمک بگیرید.

راستش را بخواهید من با نظر گروه دوم موافق هستم. دوره نویسندگی غریزی مدت‌هاست تمام شده. داستان‌نویسی به عنوان یک علم پیشرفت‌های زیادی کرده است و در دانشگاه‌های بزرگ دنیا تدریس می‌شود. کسی که بدون دانش با یک کاغذ سفید روبه‌رو شود، در جهان داستان‌نویسی امروز حرفی برای گفتن نخواهد داشت.

پس جایگاه استعداد و ذوق هنری کجاست؟
بهتر است برویم سراغ سؤال بعدی.

آیا من استعداد لازم برای نویسنده شدن را دارم؟

این سؤالی است که نباید وقت خودتان را برایش تلف کنید. هیچ اهمیتی ندارد که چقدر استعداد نویسندگی دارید. چیزی که مهم است، میزان تلاش و پشتکار شماست. اگر اصول علمی را به درستی یاد گرفته باشید، دیگر تنها می‌ماند خواندن و نوشتن. هر چه بیشتر بخوانید و بنویسید، نتایج بهتری خواهید گرفت. استعداد و ذوق هنری فقط سرعت پیشرفت شما را بیشتر خواهد کرد؛ همین. پس دیگر از هیچ کس نپرسید: «آیا من استعداد نویسنده شدن دارم؟»

پاسخ سرگرمی

۱ سه عدد بالایی به شکل یک عدد سه رقمی در عدد دو ضرب شده‌اند و عدد سه رقمی پایین را تشکیل داده‌اند.
جواب: عدد (۸) $۲۹۸ \times ۲ = ۵۷۶$



۲ گزینه (د). برای اینکه به تعداد دایره‌های سیاه به ترتیب یکی اضافه شده است.

۳ عدد ناجور عبارت است از: ۹۸۶۲
دلیل: حاصل جمع رقم‌های هر کدام از این عددها غیر از عدد ۹۸۶۲ می‌شود ۲۱.

۴ موزا
سیب ۲
انگور ۳
نارگیل ۵

۵ ۲۴

$$\begin{aligned} ۲۱ \times ۴ - (۴ \times ۴) &= ۶۸ \\ ۱۲ \times ۴ - (۴ \times ۴) &= ۳۲ \\ ۱۷ \times ۴ - (۴ \times ۴) &= ۵۷ \\ ۱۰ \times ۴ - (۴ \times ۴) &= ۲۴ \end{aligned}$$

۶ عدد سوم عدد متفاوت از سه عدد دیگر است. برای اینکه اگر شما سه رقم اول این سه عدد را جمع کنید، حاصل جمع آن‌ها ۱۴ می‌شود. عدد متفاوت (۹۸۷۰۶۷۰۸۲)

۳	۶	۹	۱	۸	۲	۷	۵	۴
۵	۲	۷	۴	۶	۹	۱	۸	۳
۹	۱	۸	۵	۲	۴	۳	۷	۶
۱	۹	۲	۳	۵	۸	۶	۴	۷
۸	۵	۴	۷	۳	۶	۹	۱	۲
۴	۷	۶	۲	۱	۳	۸	۹	۵
۷	۸	۳	۶	۴	۱	۵	۲	۹
۲	۳	۵	۸	۹	۷	۴	۶	۱
۶	۴	۱	۹	۷	۵	۲	۳	۸

۷

چه بخوانیم؟

برای داستان نویسی شدن تقریباً باید همه چیز بخوانید. شما قرار است در داستان شخصیت‌هایی خلق کنید که حرف می‌زنند، کنش دارند و حرکت می‌کنند. آدم‌هایی که جهان‌های مختلف و متنوعی دارند. پس شما به عنوان سازنده آن‌ها باید جهانشان را بشناسید. چطور ممکن است که از تعمیرات ماشین هیچ اطلاعاتی نداشته باشید، ولی یک شخصیت مکانیک بسازید؟! اگر درباره کوبر اطلاعات لازم را نداشته باشید، آیا می‌توانید مشکلات و مسئله‌های یک کوبرنشین را درک کنید؟

نوشته‌هایمان را به چه کسی نشان بدهیم؟

به هیچ کس. بیایید واقع بین باشیم. نوشته‌های مادر سال‌های اول نویسندگی جز برای خودمان برای هیچ کس اهمیت و ارزش ندارد. نویسنده‌های حرفه‌ای و طراز اول فرصت و حوصله خواندن نوشته‌های یک نوپا را ندارند. البته خود آن‌ها هم روزگاری در همین وضعیت بوده‌اند و کسی را نداشته‌اند که نوشته‌هایشان را بخواند. اگر از یک کلاس داستان نویسی استفاده می‌کنید، می‌توانید از راهنمایی معلم خودتان استفاده کنید. عضویت در گروه‌های مجازی یا حقیقی که اعضای آن‌ها نوشته‌هایشان را به اشتراک می‌گذارند و توسط دیگران نقد می‌شوند هم می‌تواند مفید باشد. به شرط اینکه هم گروهی‌های شما از خودتان ضعیف‌تر نباشند و البته یک معلم بر کار آن گروه نظارت کند. در غیر این صورت ممکن است یک راهنمایی یا نقد غلط شما را به بیراهه بکشد.

صبور باشیم

حرف آخر اینکه شرط اصلی داستان نویسی شدن صبوری است. اگر صبور نباشید هرگز موفق نخواهید شد. تصور کنید به مرحله‌ای رسیده‌اید که قصد دارید یک رمان حجیم را برای چهارمین بار بازنویسی کنید و هنوز نمی‌دانید که آیا ناشری اثر شما را چاپ خواهد کرد یا خیر. آیا چاره‌ای جز صبری عظیم دارید؟ البته این تازه ابتدای مسیر است.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

مرغ بخار پز

مواد لازم:

مرغ کامل: یک عدد؛ پیاز: یک عدد؛ فلفل دلمه: یک عدد کوچک؛ گوجه فرنگی: یک عدد؛ هویج: یک عدد؛ سیر: سه حبه؛ آبلیمو: نصف استکان؛ زعفران دم‌شده: به میزان لازم؛ نمک، فلفل سیاه، دارچین، زنجبیل و ادویه کاری: به میزان لازم.

طرز تهیه:

ابتدا مرغ را به طور کامل می‌شوئیم و داخل آن را تمیز می‌کنیم (پوست آن گرفته نشود). تمام قسمت‌های مرغ را به ادویه‌ها (شامل نمک، فلفل سیاه، دارچین، زنجبیل و ادویه کاری)، آبلیمو و زعفران آغشته می‌کنیم (حتی داخل شکم). پیاز، سیر، هویج و فلفل دلمه را به تکه‌های درشت خرد می‌کنیم. داخل شکم مرغ را با گوجه کامل و خردشده و مواد خردشده پر می‌کنیم. دو ران مرغ را با نخ می‌بندیم و قسمت شکم مرغ را می‌دوزیم. با دو چوب خلال می‌توانیم دو بال مرغ را به بدن آن وصل کنیم. مرغ شکم‌پر آماده‌شده را داخل قابلمه‌ای نسوز قرار می‌دهیم. بهتر است مرغ را از قسمت کمر و پشت در قابلمه بگذاریم. بقیه مواد را که در ظرف باقی‌مانده‌اند، روی مرغ می‌ریزیم و در قابلمه را می‌بندیم. به مدت ۱۰ دقیقه، قابلمه را روی حرارت زیاد قرار می‌دهیم. بعد از ده دقیقه حرارت را کم می‌کنیم. وقتی یک طرف مرغ به طور کامل سرخ و آماده شد، به آرامی آن را برمی‌گردانیم. مرغ بخارپز قابلمه‌ای بعد از دو تا سه ساعت آماده می‌شود.

فوت آشپزی:

قرار دادن مرغ با پوست داخل قابلمه باعث می‌شود پوست مرغ روغن بیندازد و سرخ شود.

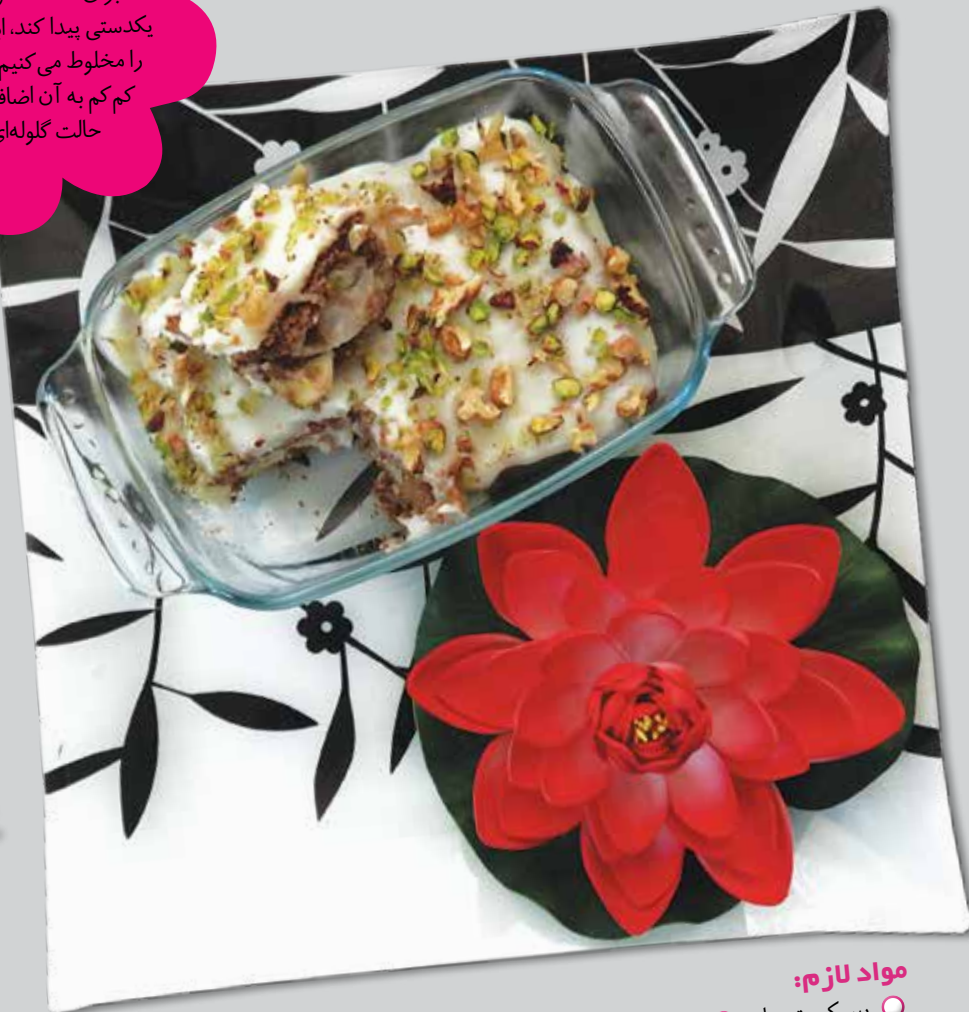


با هم ببینیم

پنکوت غذا (در) می غذا

فوت آشپزی:

برای آنکه محلول ما شکل یکدستی پیدا کند، ابتدا آرد و شکر را مخلوط می‌کنیم و بعد شیر را کم کم به آن اضافه می‌کنیم تا حالت گلوله‌ای نشود.



مواد لازم:

○ بیسکویت ساده: ○ موز: ○ شیر: یک لیوان: ○ گردو و پسته خردشده: ○ آرد: دو قاشق غذاخوری: ○ نشاسته: یک قاشق غذاخوری: ○ شکر: سه قاشق غذاخوری: ○ وانیل: نوک قاشق چای‌خوری: ○ گلاب و آب: یک لیوان.

طرز تهیه:

○ نشاسته را در مخلوط آب و گلاب حل می‌کنیم و از صافی عبور می‌دهیم. ○ آرد، شیر، شکر، وانیل و مخلوط (نشاسته، آب و گلاب) آماده را درون ظرفی می‌ریزیم. ○ ظرف مورد نظر را روی شعله گاز با حرارت کم می‌گذاریم. ○ مواد داخل ظرف را مرتب هم می‌زنیم تا کمی خود را بگیرد و سفت شود. ○ در ظرف می‌ریزیم. ○ یک ردیف بیسکویت می‌چینیم. ○ یک لایه نازک از مواد آماده‌شده را روی بیسکویت‌ها می‌ریزیم. ○ این مراحل چیدن را می‌توانیم دو تا سه ردیف انجام دهیم. ○ آخرین لایه را با مواد تهیه‌شده می‌پوشانیم و روی آن را با گردو و پسته خردشده تزیین می‌کنیم. ○ ظرف را به مدت دو ساعت درون یخچال قرار می‌دهیم.



باهم ببینیم

ایران ما

از حدود هزار سال پیش مردم شهر ساوه مشغول ساخت و باسازی مسجد جامع شهرشان بوده‌اند؛ مسجدی که در گوشه و کنارش می‌شود آثار هنری زیبا و کم‌نظیری را دید و سازندگان را تحسین کرد. هنرمندان دوره‌های گوناگون تاریخی برای خلق این آثار آنچه را در چنته داشته‌اند، رو کرده‌اند. آن‌ها گنبدی خوش‌ساخت، ایوان‌هایی خوش‌ترکیب، محراب‌هایی پرنقش و نگار و مناره‌ای پر از نقش‌های آجری از خود به‌جا گذاشته‌اند. با وجود تمام این تلاش‌ها، در نگاه اول ممکن است مسجد جامع ساوه مجموعه‌ای ناهماهنگ به نظر برسد. تقریباً در هر دوره تاریخی چیزی به پیکر این مسجد اضافه شده است، بدون توجه به آنچه دیگران ساخته‌اند. طاق‌های کهن سال و زمخت در کنار ایوان‌های ظریف قرار گرفته‌اند. مناره آجری سال‌هاست بیرون از دیوار مسجد تک و تنها مانده است. معماران روی ایوان قدیمی‌تر ایوانی ساخته‌اند و همزاد کهن‌سالش را از چشم‌ها انداخته‌اند. با این حال، در هر گوشه و کنار مسجد جامع ساوه چیزی برای دیدن و اتفاقی برای کشف کردن وجود دارد. کافی است نیمه‌ای از این لیوان را ببینید.

میراث مقدس

گشتی در مسجد جامع ساوه

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

گنبد خاکی

گنبد مسجد‌های ایرانی معمولاً آبی و لاجوردی‌رنگ است. از این نظر گنبد مسجد جامع ساوه متفاوت است. این گنبد خاکی‌رنگ را صفویان بیشتر از ۴۰۰ سال پیش بر سر گنبد خانه مسجد گذاشتند. گنبد به خاطر شکل و ظاهرش در میان اهل فن به نام گنبد کلاه‌خودی شناخته می‌شود. شکل‌های هندسی روی گنبد و کتیبه‌ای که دور ساقه آن حلقه‌زده است، از کنار هم قرار گرفتن آجرهای لعاب‌دار و آجرهای بدون لعاب ساخته شده‌اند.



نقش‌های ماندگار

گچ‌برها در مسجد جامع ساوه حضور چشمگیری داشته‌اند. مسجد جامع ساوه چندین محراب زیبای گچی دارد که هر کدام از زیباترین نمونه‌های محراب در بناهای تاریخی ایران هستند. به این دلیل که محراب جهت قبله را نشان می‌دهد و مرکز توجه است، گچ‌برها در اجرای آن سنگ تمام گذاشته‌اند. آن‌ها سطح دیوار را با گچ می‌پوشاندند و تا وقتی گچ سفت و سخت می‌شد، فرصت داشتند آن را شکل دهند و طرح‌هایی ظریف و پر از جزئیات از دل آن بیرون بکشند.

تنها بازمانده ←

این بخشی از مناره زیبای ۱۴ متری مسجد جامع ساوه است. این مناره در واقع تنها بازمانده مجموعه بزرگ ورودی مسجد است. ورودی مسجد به جز مناره فعلی یک ایوان و مناره دیگر مشابه همین مناره داشته است. تزئین بنا تنها با آجر، شاید در نگاه اول ایده خوبی به نظر نرسد، اما با تماشای نمونه آجرکاری‌های ایرانی که از کنار هم قرار گرفتن آجرهای تراش خورده شکل گرفته‌اند، به نتیجه خواهیم رسید که آجرکاری از موفق‌ترین تزئینات بنا در ایران است.

پیکر خشتی ↓

آنچه در حیاط مسجد می‌بینید، نتیجه سلیقه معماری صفوی است. اما زیر این پوسته و نمای زیبا یک جسم کهن سال وجود دارد. مسجد جامع ساوه یکی از کهن‌سال‌ترین مسجدهای ایران است. پیکر اصلی مسجد از خشت است و این همه شکوه و زیبایی بر دیوارها و جرزهایی از گل خشک سوار شده‌اند. این تن خشتی چنان مقاوم و سرسخت است که حتی از حمله مغولان هم جان سالم به در برده و به حیات خود ادامه داده است.



→ خانه گنبد

اینجا گنبدخانه است؛ درست زیر گنبد کلاه‌خودی‌شکل مسجد جامع ساوه. تاکنون مؤمنان بسیاری در این گنبدخانه و زیر سایه گنبد به نماز ایستاده‌اند. گنبدخانه نمازخانه، خانه اصلی مسجد است و شامل فضایی مربع‌شکل و وسیع برای بجا آوردن نماز می‌شود. مسجد جامع ساوه البته چند نمازخانه دیگر هم دارد که به آن‌ها شبستان می‌گویند. شبستان‌های مسجد جامع از قدیمی‌ترین و مسن‌ترین بخش‌های آن هستند.

خلیج فارس

اقتصادی:

معدن‌های سرشار از نفت و گاز در کف بستر و ساحل‌های آن وجود دارد و به همین سبب این منطقه را «مخزن نفت جهان» نامیده‌اند.

پیشینه دریانوردی:

سابقه دریانوردی در این خلیج به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح بر می‌گردد.

منابع غذایی:

بیش از ۱۵۰ نوع ماهی متفاوت در خلیج فارس وجود دارد.

جزایر:

مهم‌ترین جزیره‌های خلیج فارس که متعلق به ایران هستند عبارت‌اند از: قشم، کیش، خارک، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک.

جغرافیایی:

ایران بیشترین مرز آبی مشترک را با خلیج فارس دارد که حدود ۱۸۰۰ کیلومتر مربع است. سومین خلیج بزرگ دنیاست که عمق آن در عمیق‌ترین نقطه به ۹۰ متر می‌رسد.

راهبردی:

خلیج فارس در واقع محور ارتباطی بین اروپا، آفریقا، و آسیا جنوبی و جنوب شرقی است و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز ارتباطی این سه قاره محسوب می‌شود.

روز ملی خلیج فارس گرامی باد!